

محمد (ص) پیغامبر اسلام- رفع شبهات

- جهان بینی قرآن -

- پژوهش و نگارش : عبدالواحد سیدی

چکیده موضوع: محمد بزرگترین بنیان گذار انقلاب دینی- فرمانروایی و قدرت - حدیث اهل بیت- جانشینی محمد (ص)- موضوع راست و دروغ(حل شبهات)- اعراب و روایت- بررسی فن سیره نگاری و اصول نقد حدیث- حقایق فلسفی قرآن- حق خداوند و صفات او از نگاه قرآن- عقل گرایی در اسلام- عقل گرایی دینی- فراخوان قرآن به تعقل- منابع تعقل- منابع تعقل از نگاه قرآن- عقلانیت دعاوی دینی - آیا تعقل در قرآن بدیل دارد؟- معرفت شهودی- روش تعقل کدام است؟- تفسیر بر پایه استنتاج علمی- تفسیر بر پایه استنتاج فلسفی- تفسیر بر پایه تعبیر دینی - تفسیر بر پایه شناخت از راه تفکر

«محمد(ص) بزرگترین مرد تاریخ ، بنیان گذار بزرگترین انقلاب دینی و سیاسی و اجتماعی، با آغاز عربی و پایان جهانی ، که مسیر زندگی بشریت را از آنچه که بودبوضعی عالیتر دگرگون ساخت بگونه ایکه پیامد های آن شرق تا غرب را در بر گرفت، و تا کنون نیز ادامه دارد، و تا روزیکه خدا بخواهد ادامه خواهد یافت .

عزم آهنین و راسخ، تفکر ژرف با پهنه های گسترده ، بلند پروازی بی مرز و رقابت نا پذیر در راه احقاق و گسترش آئین اسلام، که حتی توانائی پایداری و همسانی در برابر خود حقیقت را از فیروزه های ساختار های شخصیت محمد(ص) می باشد، که این برتری در اندیشه و طرز تفکر و عقل اعراب و محیط زندگی زمان خودش ، فرا تر رفته است.

واقعاً قسمیکه در جهان بینی اسلام دیده میشود **تفکر** بارها در قرآن مجید از عمده مسائلی است که انسان را بخدا نزدیک میسازد و توسط آن انسان خدا را می شناسد اما نه **تخیل**؟ زیرا هرگز پیغامبر اکرم نه در میدادی امر و نه در طول مدت رسالت شان به خیال پردازی نپرداخته اند آنچه که مسلماً برایشان وحی شده است شامل قرآن گردیده (که اولین ستون فقرات اعتقاد اسلام بر آن استوار است) و آنچه از نتیجه تفکر حاصل داشته اند(احادیث و کلام آنحضرت(ص) توسط یاران شان با نهایت دقت ضبط گردیده است و این دقت تا هنوز هم ادامه دارد. لذا در دین اسلام و در روش های پیغامبرانه نبی کریم (ص) **تخیل ارزش و سامانه ای نداشته است.** او کسی بوده است که در منظومه فکری اش میتوانست حالات استراتیژیک روز را درک کرده و در فرصت های مناسب آن را از جامعه مسلمین دفع میکرد که ما نظیر آنرا در مهاجرت مسلمانان در حبشه و مهاجرت پیغامبر و یاران شان در مدینه را نتیجه همین دفع فساد پیش از واقع شدن افسد میدانیم که **تفکر و اندیشه شان را بیشتر از حد و مرز اعراب و محیط زندگی زمان خودشان میدانیم** زیرا اوشان برعلاوه اینکه نبی آخر زمان بود ند، ابر مرد فوق العاده و بی همتای زمانه هانیز محسوب میشدند، که جهان نظیرش را ندیده و نخواهد دید.

زندگی او واقعاً انطوریکه سنت خداوندی پذیرای همه انسانها میباشد بوده است و واقعاً هر پدیده ای به ذات خود در مقابل پیغامبر همان حالتی را داشت که سائر اشخاص به آن مواجه بودند ، یعنی آنحضرت خلاف سنت طبیعت خدائی هرگز از خداوند بخودش چیزی نخواست و اگر میخواست واقعه شعب بنی هاشم و شکسته شدن دندان مبارک و نا کامی در جنگ احد و از دست دادن فرزندان و بهترین یارانش صورت نمی بست، ولی این به آن معنی نیست که آنحضرت از توانائی های که پیغامبران خدا داشته اند و توسط لطائف و الهاماتیکه شاخصه شان بود و در ضمیر روشن شان تبلور داشت دور بوده باشد که البته معجزات آنحضرت که آیه های خاصی از پروردگار بخاطر نمایاندن دین وی و قوت پذیرفتن اراده و اخلاص، خلق در مقابل اسلام از این حکم مستثنی میباشد.

بعضی ها جزیه رادر دعوت مللی که به کفر خود پا فشاری دارند هم خوان با اهداف اسلام و مسلمین نمی دانند و نظراتی هم در مورد ادیان زردشتی و ادیان دارای کتب تذکراتی داده اند که با نظریات اینگونه اشخاص موافق نیستیم چه اسلام دینی است که در همان طلیعه اش راه خود را بطرف شرق و غرب باز کرده بود و از آنجائیکه سائر ملل غیر مسلمان در جامعه مسلمان با پذیرفتن جزیه منحیت دو عامل اساسی و عمده در جامعه اسلام مطرح بوده است؛ یک چون اسلام در بدو امر از رهگذر توانائی های مالی امکانات وسیع در دست نداشت تا ملل منقاد شده به اسلام را که اسلام را نپذیرفته اند در جامعه مسلمان عرض و دارائی و ناموس شان حفظ باشد منحیت یک بایگانی این پول از آنها گرفته میشد و در مسائل انتظام نظام امنیتی آنها بمصرف میرسید ؛ دو آنها در دراز مدت در جامعه مسلمین مدغم میشدند ، البته بدون آنکه جنگ و خونریزی ای در میان باشد چنانچه دیده میشود در ایران از مانویت و گبرگان (آزر پرستان) اکنون نشانی نیست و مناسک مذهبی شان اکثراً به سنن و عاداتی تبدیل شده است که به مسائل دینی هر گز ارتباط نمیگیرد باید اذعان داشت که در امر جزیه گرفتن از امم غیر مسلمان یک استراتژی وسیع بشر خواهانه جای گزین بوده است ورنه اسلام نمیتوانست اینهمه مردم را با شمشیر منقاد سازد و در آن صورت خونهای زیادی ریختانده میشد که بحال جامعه انسانی مصیبت بار می بود. واما امم غیر مسلمان در مورد مشرکین و سائر منکرات حد و حدودی را تعیین کرده اند بهیچصورت در جامعه مسلمان قابل تأیید نمیشد ، زیرا خداوند به هیچ وجه مشرکان را نمی بخشد و آنانیکه از شعائر اسلام پا بیرون میگذارند و حقوق سائر مسلمانان را پامال میکنند قابل باز خواست میباشد که از کوچکترین زره آن خداوند باز خواست بعمل می آورد .و اسلام بخاطر همین جهان بینی عظیمش در برابر ایجاد عدالت از جمله قوی ترین و بارزترین و راسخ ترین ادیان در کل جهان در تمام ادوار میباشد که هیچ مفکوره ای به پایه ارج آن رسیده نمیتواند که در جایش شرح میشود .

اسلام در راه نیل به گسترش خود همواره پیروانش را در راه ایثار و قربانی بیدریغ تشویق کرده است و آن چیز است که آیات قرآنی حد و حدود آن را برای پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) تعیین کرده و به انجام آن دستور داده است.

لذا حضرت پیامبر (ص) هر چیزی را که در این راستا انجام داده است مطابق به فرمان خداوندی و هدایات قرآنی بوده است و امر به جهاد در راه الله به آیه های قرآنی صورت گرفته است و شهادت هم امریست از قرآن که هر بز دل و تن پروری به آن نمیتواند نائل شود ایثار و قربانی میخواهد و اگر همین قربانی که نتیجه هدایت الله بود صورت نمی بست اسلام از کجا میتوانست در راه گسترش این دین بزرگ از شرق تا بغرب کامیاب میشد و اینکه غنائم به غازیان حلال دانسته شده است ناشی از این میباشد که باعث رب و ترس در بین کفار شده و زود تر در مقابل اسلام تسلیم

میشدند ، چنانچه اگر به تاریخ و یا سیره آنحضرت (ص) که در صحیحین ذکر است مراجعه شود ثابت میگردد که این همه زمینهای پهناور کلاً از اثر تماس شمشیر بران محمد (ص) به اسلام نگرائیده اند بلکه صداقت و تفکر و تدبیر و عاملین اسلام در جنگ ها با ایثار شان باعث کامیابی مسلمین در جنگ ها شده است و من عقیده دارم هر ملتی که خود را آماده قربانی بسازد به بزرگترین مراجع قدرت تفوق می یابد . و همچنان قرآن کلام الهی است که مطابق بضرورت و خواست زمان بتوسط جبرئیل (ع) به پیامبر(ص) نازل شده است در مورد فتوحات اسلامی که از عهد پیغامبر آغاز گردید شواهد انکار نا پذیری موجود است که امت اسلامی بر اصل برد و باری وقانونمندیهای که در اصول جنگها وجود داشته است حد اکثر کوشیده است تا میان خسارات و کشتار و ویرانی به کمترین سطح آن تقلیل یابد چنانچه در متون اسلامی آمده است که سپاهیان اسلام در صومعه ها و جا های که بهر اسم و رسم خدا پرستش میشود حمله نکنند ، اطفال و زنان و پیر مردان را نکشند ، باغها و اماکن عمومی را تخریب نکنند و قص علی هذا. بر عکس ما در عهد تمدنی که در فصل های قبل در باره آن تذکراتی داشتیم اکثراً این اصل نه در همان وقت و نه حالا از طرف قشونهای متخاصم غیر اسلامی مراعات نشده است ؛ زیرا در روزگاران گذشته قرون و اعصار از کوروش و پسر او در 530 قبل از میلاد ، از قیصر های رومی و اسکندر چنگیز و ناپلیون ، از صلیبونی که بیش از سه مراتبه در حدود سه صد سال در برابر جوامع مختلف جنگیدند و ایلغار های مهیب و سهمگینی را که غنائم بزرگی را نیز با خود داشت انجام دادند و اما از آنجائیکه با پوچی و هیچی سرو کار داشتند کوچکترین نشانه های از آن باقی نماند . امپراتوری روم چندین صد سال در سر زمین افریقا و آسیای صغیر و اروپا تسلط داشتند ولی حال چه دارند؟ ، بهمه حال این خود میرساند که در پشت سر هر حرکت سپاهیان اسلام یک حرکت و موج منطقی ای از جهان بینی زیست و زندگی و فلاح همگانی نیز موجود بود که موجودیت و تداوم این اندیشه در پرتو قرآن اسلام را جهانی ساخت.

عبدالغنی الرصافی از قول حلبی و ابن هشام روایت میکند که : « محمد(ص) در بستر مرگ عمویش ابوطالب که قریش آرزو داشت محمد دین خود را ترک کرده جانب دار قریش شود ؛ آنحضرت (ص) در مقابل کفار قریش فرمودند: آیا میتوانید کلمه ای بمن بدهید که با آن بتوانید بر اعراب فرمان روائی کنید؟ و عجم را بفرمان روائی خود در آورید؟ »^۱ این سؤال استفهام آمیز پیغمبر اسلام این را می رساند که کلمه او آن قدر قدرت و صداقت دارد که در پرتو آن عرب و عجم تحت یک فرمانروائی قرار میگیرد که حکومت قرآن است و اصل کلمه توحید. آیا واقعاً پدیده ای بزرگتر از پدیده پذیرش اسلام و قبول دین آن در آن زمان میتوانست نزد مسلمانان و یا کفار قریش وجود داشته باشد؟ لابد که اسلام این کلمه را در عرب و عجم عجین کرده بود.

نویسنده اذعان میدارد که در سفر هجرت به مدینه آنحضرت نه تنها دست بند های کسری را به سراقه بن مالک که از طرف کفار قریش مامور قتل آنحضرت شده بود وعده داده بود، بلکه به وعده خود وفائیز کرد و دیری نگذشت که فارس در مقابل سپاهیان از جان گذشته اسلام فتح و دست بند های کسری به سراقه و آئین اسلام بمردم فارس و خراسان رسید. چنین است موضوع جنگ خندق که در حین کندن خندق در اطراف مدینه آنحضرت (ص) بار دیگر قصر های شام حیره و مدائن را به سلمان و همراهان وعده داد که این ایه نازل شد: (قل اللهم مالک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تذل من تشاء بيدک الخير انک علی کل شیء ٍ قدير)^۲

«بگو بار الها! مالک حکومت ها توئی؛ بهر کس بخواهی حکومت میبخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را میگیری؛ هر کس را بخواهی عزت میدهی؛ و هر که را بخواهی خوار میکنی. تمام خوبی ها بدست توست؛ تو بهر چیز قادری»^{۱۱۱} واقعاً که این آیه ره کشای بزرگی برای مسلمین بشمار میرفت که به مصداق آن علی رغم انگیزه های منافقان مکه و مدینه فارس و روم دو امپراتوری بزرگ روزگار در مقابل حقانیت اسلام به زانو در آمد.

نویسنده در مورد صباپاخواهر عدی بن حاتم که در زمره گروگانان جنگ بود وی را(آنحضرت صلعم) مورد مرحمت قرار داده و آزاد نمود که این عمل پیغامبر خدا را عملی با بزرگ منشی میدانیم که در تاریخ زندگی شان کراراً در وقایع مختلفه انجام داده اند. این اهداف واقعاً دینی و بخاطر احیا و انتشار کلمه الله در جنب مدنیت های آنوقت بوده است .

بنا بر گزارشاتی که در زمان نبی کریم (ص) از گرویدن تعداد زیادی از اقوام عرب و غیر آن پیغامبر اکرم همواره مسلمانان را به سوی یک حرکت فرا جهانی دعوت و تشویق میکرد تا همه کشورها در زیر پای سپاهیان اسلام یا شکیب یا نا شکیب کشوده گردند . و از همین ظرافت و روشنی روان پاک آنحضرت بود که همواره سرزمین های تا هنوز فتح نشده را نبی کریم (ص) برای مسلمانان از وقت می بخشید و حتی سند کتبی برایشان آماده میساخت ، که اینکار و عملی شدن هر کدام آن از رهگذر روانی و استقامت های عقیدتی شور و شوق مسلمانان را در کشودن سرزمین های تازه و گرایاندن شان به اسلام زیاده تر میساخت که این موضوعات در صفحات 23 تا 30 کتاب محمد بزرگترین معمای تاریخ نیز به تفصیل مذکور است.

فرمانروائی و قدرت:

اگر تاریخ را ورق بزنیم و مخصوصاً زندگی پیامبران الهی را مورد دقت قرار دهیم از قبیل نوح و ابراهیم ، موسی و عیسی و امثالهم (ع) هیچکدام در موضع قدرت قرار نداشتند تا شریعت خود را در بین جوامع شان اشاعه بدهد و اما کار حضرت محمد(ص) پیغامبر آخر زمان از دعوت پیغامبران سلف فرق دارد به این معنی که آنحضرت شگوفائی و انتشار دین اسلام را در پرتو موهبت های خداوندی در طریق تفوق و برتری قدرت میجست ؛ زیرا پیغامبر اسلام به علاوه هدف انتشار دین اسلام ، خواستار انتشار دین اسلام در یک صفحه بزرگی از جهان با ایجاد « موج بزرگی از جنبش ، دینی ، سیاسی ، و اجتماعی بزرگ عربی است که نخست بدست اعراب و با فرمانروائی آنها بر دیگر اقوام آغاز شده و سپس بهره آن شامل همه مسلمانان گردد.»^{۱۱۱} الرصافی مولف کتاب شخصیت محمدی یکی « از ویژگیهای اخلاقی محمد (ص) را ایثار و از خود گذشتگی او میدانست. که دل بستگی اش صرف به زن ، بوی خوش و نماز بودو جز آن را با تنفر و انزجار می نگرست» از شخصیت بزرگ این مرد کریم بود که خداوند پذیرفت در پهلوی نامش نام محمد منحیث رسول الله عجین و پیوست گردد تا دین او و کلمه او از سایر ادیان متمایز باشد چّتی خداوند در قرآن در سوره شوری آیه 23 فرمود: (قل لا اسئالکم علیه اجرأ الا الموده فی القربی) بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمیکنم جز دوست داشتن نزدیکانم. الرصافی در کتاب خود اظهار میکند که پیغامبر دوست نداشت تا امر

فرمانروایی را در یک دایره تنگ و بسته نگاه دارد، زیرا هرچه گسترش این دایره بیشتر باشد پیروان او بیشتر خواهد بود. لذا رهبری فرمانروایی را مختص به قریش ساخت و در لحظات آخر زندگی اش نیز مسئله جانشینی خود را واضح ساخت و آن را به شوری و اتفاق آراء در میان اعراب و بیعت قرار داد. و برای خویشان نزدیک و خانواده خود دوستی امت را اختصاص داد چنانچه قرآن در این مورد میفرماید: «قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»¹ «بگومن هیچ پاداشی از شما به رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم». و به این ترتیب بر تری آنان را نسبت ب دیگر قریشیان بسنده نمود. (همان، ص 33) او خواست تا امر فرمانروایی را در یک دایره خارج از محدوده خانواده میعان دهد تا این دین که خداوند پشتیبان آن است در دایره بزرگ و جهانی گسترده شود. از این سبب رهبری دین خود را در بین قریش بگونه بی چون و چرا قرار نداد و آنرا منوط به شوری قرار داد که امتش در اولین امتحان این هدایت قرآنی را به تجربه بنشانند و اسلام را از آن طریق صاحب مجد و تعالی سازند که بعداً در مورد جانشینی و یا عدم آن در زمان خلیفه چهارم اسلام بگو مگو ها به جنگ های کشیده شد که اسلام تا امروز از آن ضرر میبند.

در مورد دوستی با خانواده دیری نگذشت که یکتعداد مردمان این دوستی در حق خاندان را بسرحد غلو رسانیدند که الرصافی در کتاب خود از این طریقه های که در اعتقادات شان شدت دایره دوستی را به خاندان بحد غلو و بالاتر از آن بحد عبادت رسانیدند بشدت نکوهش کرده است و بعضی از مسلمانان در برابر مهر و دوستی با خاندان محمد (ص) راه زیاده روی و گزافه گویی در پیش گرفته، و با گذشت زمان آنرا گسترش دادند، که در این راه دسیسه های سیاسی از یک سو و سود جویی های مادی از سوی دیگر، گسترش آنرا دامن زدند.

الرصافی علاوه میکند که: سیاست هیزم این آتش بود و از و نیاز های مادی مانند باد برآن، تا جائیکه شعله های فروزان این دین توحیدی را که محمد (ص) آورده بود ب خاکستر تبدیل کردند، زیرا مسلمانان پا را از مرز دوستی فراتر نهاده و آنرا به مرز (عبادت) کشاندند، و به زیارت گور های آنها همچو حج خانه خدا پرداختند. و همانگونه که برای خدا نذر و نیاز میکنند برای آنان نیز نذر و نیاز میکنند... و از آنها نه از خدا بر آورده شدن خواسته ها و نیاز های خود را میخواهند. و بر این باور اند که آنها شفیع و میانجی آنان نزد خدا میباشند.² او گریه و زاری و ماتمی را که با فرارسیدن ماه محرم در عراق و ایران و سایر جاه ها اتفاق می افتد را این چنین به تصویر کشیده است که با اعتقادات اسلام هیچ نوع همخوانی ای ندارد: «... که به هنگام فرا رسیدن ماه محرم به اوج خود می رسد. زن و مرد عزا میگیرند و مجلس های عزاداری برپا میکنند، و بر سر و سینه خود میکوبند. و میخواهند با این کار نزدیکی بدرگاه خداوند پیدا کرده و آنرا جزو عبادت به خدا بشمار می آورند که نویسنده چند شعری نیز گفته است که ترجمه آنرا می آوریم:

اگر سینه های لُخت آنها را ببینی - که کف دستها بر آنان می کوبند- با تبری از نادانی آنها خواهی گفت: بخدا این گریه ایست که ملت ها را بخنده وا میدارد. سر انجام این محبت های بی اندازه و پایان، سرچشمه فتنه ها و انگیزه جنگ ها و دو دستگی، و در گیریها و کاشتن بذر های دشمنی های مذهبی میان مسلمانان

1 - شوری آیه 23

2 - شخصیت محمدی، ص 34

گردید . که سر انجام آن فروپاشی و پایان دولت عباسیان و بیرون رفتن فرمانروایی از دست اعراب و سایر خلافت های اسلامی گردید.³

آنها احادیثی را که در زمینه محبت آل محمد (ص) جعل کرده اند از آن آنطور استنباط میگردد که خداوند «محمد (ص) را بعنوان پیامبری که مردم را بسوی معرفت خدای یکتا و عبادت او دعوت میکنند نفرستاده است ، و نه برای رهبری آنها براه راست، و نه برای بیرون کشیدن آنها از تاریکی ها بسوی نور ، بلکه وی را فرستاده است تا مردم را به محبت اهل و بیت خود دعوت نماید. و ... تنها با این عشق و محبت شان نسبت به آل محمد (ص) میتوانند وارد بهشت شوند.»⁴

که من در این مورد با او(الرصافی) هم عقیده هستم ولی نه به آن سرحد که آنها را از دایره اسلام بکلی بیرون ساخت.

در مورد احساسات و گرایشهای قومی که کتاب اذعان دارد در مورد آنحضرت (ص) قطعاً درست نیست زیرا نزد آنحضرت فقط آنکس که تقوی بیشتر داشت به مصداق آیه قرآنی نزدیک تر بود . چنانچه حضرت بلال که یکنفر سیاه پوست و از افریقه بود و سلمان که موالی ای از فارس بود در نزد آنحضرت از همه نزدیکتر و سرور تر بود و من این موضوع را بشدت رد میکنم.(صص33 تا 35).و به آنان این را می رسانم که در زمان بعثت آنحضرت دین اسلام در شروع عربی خود بود و حتی تا پایان حیات (محمد ص) شان این جنبش (انتشار اسلام) از شبه جزیره عربستان خارج نگردیده بود که آنحضرت متوجه سایر ملتها میشدند ، ارسال نامه ها به پادشاهان و امپراطوران آن دوره از قبیل دولت های فارس ، روم و مصر خود رساننده این پیغام است که آنحضرت (ص) در جاذبه پذیرش دین اسلام تمام ملتها را میخواست سهیم و با ارزشهای اسلامی و عقاید قرآنی تجهیز نماید که این حرکت را در آخرین روز های حیات شان به اسامه بن زید⁵ سپردند که بعد از وفات شان این گسترش راه جهانی شدن خود را باز کرد.

محمد(ص) سرور گرامی اسلام در آخرین روز های حیاتش به این نقطه اذعان فرمودند که سیادت و سیاست و گسترش دین را بر زمه قریش که در آن زمان از والاترین ارزش های زیست و آگهی های سیاست و حیات بر خوردار بودند بر گمارد که اگر در آن شرایط اقوام قوی تر از قریش که در پرورش و پیرایش دین اسلام دست بلند میداشتند نیز میگماریدزیرا حضرت شان بار ها تأکید داشته اند که در نزد اوشان از اعراب و عجم و هر انسانی که به تقوی نزدیکتر باشد برگزیده ترین بشمار می آمد و اما بخاطریکه وراثت و ارتباطات خونی در آینده باعث میراثی شدن ارزش های اسلام نشود و از این رهگذر فتنه و آشوب بین مسلمین ایجاد نگردد وابستگان خانواده خود را به این لطیفه که امتش دوستدار آنان باشد بسنده کرد که الرصافی نیز در کتاب خود بر این نقطه اذعان داشته است و به یک رشته مطالبی می پردازد که واقعاً در آینده اسلام تأثیرات ناگواری را بار آورد که باعث دو دستگی در دین اسلام گردید.الرصافی در کتاب خود به این مبحث مفصلاً پرداخته و اذعان میدارد « که در دعوت مردم به ابراز محبت نسبت به خاندان خوداینچنین راه گزافه گویی و زیاده روی را در پیش گیرد و محبت آنها را هدف اصلی پیغامبری و دعوت خود قرار دهد.در اینجا عقل حکم میکند

3 - همان ، ص، 35

4 - همان ، ص، 35

5 - فروغ جاودان ، علامه شبلی نعمانی ، جلد دوم ، ص، 184

که اینگونه احادیث پس از او و از طرف مردمی که هدف سیاسی و مذهبی ویژه ای را دنبال میکرده اند ساخته و پرداخته شده اند.»⁶

الرصافی در دنباله این بحث اظهار میدارد که «از آنجاییکه خداوند محمد (ص) را بعنوان پیغمبریکه بسوی معرفت خدای یکتا و عبادت او و برای رهبری آنان براه راست، و برای بیرون کشیدن آنان از تاریکی ها به سوی نور فرستاده است نه برای آنکه تا مردم را بسوی اهل و بیت خود دعوت نمایدو این احادیث را که مشعر است بندگان از عذاب آتش جهنم نجات نخواهد یافت، مگر با عشق شان و محبت شان نسبت به آل محمد(ص) و تنها با این عشق میتوانند وارد بهشت گردند، و ایمان و فرمان برداری شان هر گز سودی نخواهد بخشد، چنانکه بغیر عشق آل محمد(ص) از جهان بدنای دیگر بروند.

علمای اهل تسنن و مذاهب اربعه به این اجماع دارند که این احادیث کذب محض و موضع و مجهول است و الرصافی نیز این نوع ادعا ها را کذب محض و از احادیثی میداند که در آن غلوی آشکار وجود دارد که برای بر انداختن نظم و اخوت در جامعه اسلام در مجموعه احادیث جای گیر شده است که به وحدت و دین اسلام و ارشادات نبوی همخوانی ندارد.»

واقعه حدیث اهل بیت:

اصل واقعه حدیث اهل بیت اینطور است که «نبی کریم(ص) در حج الوداع تمام یاران خود را طلبید و این خطبه را ایراد فرمودند: **أما بعد! أيها الناس! فانما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول الله فأحيب و أنا نارك فيكم الثقلين أولهما كتاب الله فيه الهدى و النور فخذوا كتاب الله و استمسكوا به و اهل بيتي أذكر كم الله في اهل بيتي.**

بعد از حمد و ثنای پروردگار ، من نیز بشر هستم ، ممکن است بیک خداوند فرا رسد و من به آن لبیک گویم ، من در میان شما دو چیز گرانبها می گزارم ، یکی کتاب خدا که در آن هدایت و روشنایی است پس آن را محکم بگیرید و دیگری اهل بیت من . در باره اهل بیت خویش خدا را واسطه قرار میدهم ، جمله آخر را سه بار تکرار فرمودند.»⁷

علی رغم اینکه محمد (ص) در مقطع زمانی ایکه قرار داشت و اعراب و بالخصوص قریش را در اشاعه و هدایت و تنظیم دین اسلام به سروری و امامت بر گذیده است که الرصافی به آن اذعان دارد ولی نمیشود این موضوع را به گرایش های قومی و عشیره یی که بعضی ها نسبت میدهند محق دانست ، زیرا آن حضرت با این طرز فکر خود میخواست که با موجودیت قوم قریش و اعرابی که تا آنزمان بدین اسلام روی آورده و ایمان به جهاد در تار و پود شان گسترش یافته بود میخواست تا توسط آنان جنبشی را که آغاز نموده بود به پیروزی رساند، چرا که در مقطع ایکه دین اسلام به توسط پیغمبر اکرم اشاعه می یافت هنوز اکثر اقوام و قبایل قریش این دین جدید و نو پا را نپذیرفته بودند، لذا دلیل موجه در این زمینه نبود امکانات اشاعه دین در آن مقطع زمانی بدون سروران قریش که در شبه جزیره عربستان دارای هیبت و منزلت و در شجاعت بی نظیر و در ایثار از جان گذر بودند امکان نداشت ورنه انحضرت (ص) در احادیث مکرر خودزمینه های برابری و مساوات را میان انسانها تأکید کردند که کتاب الرصافی نیز مشعر به این نکته است.

6 - حقیقت محمدی، ص، 36

7 - فروغ جاودان ، به استناد صحیح بخاری، بعث علی الی الیمن و الترمذی مناقب حضرت علی

چنانچه آنحضرت (ص) در منشور عدالت در حج الوداع اعلام فرمودند که:

«ایها الناس! ألا ان ربکم واحد و ان اب أباکم واحد. ألا لا فصل اعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و لآلا حمر علی أسود و لا لآسود علی أحمر إلا لالتقوی (مسند احمد) ان کل مسلم أحوالمسلم و ان المسلمین أحوه – مسند حاکم 93/1 و طبری و ابن اسحق – أرفاءکم أفاء کم أطموهم مما تأکلون واکسوهم مما تلبسون – ابن سعد.»

ای مردم! همانا پروردگار شما یکی است و همانا پدر شما یکی است، هیچ فرد عربی بر عجمی و یا عجمی بر عربی، سرخ پوست بر سیاه پوست و سیاه پوست بر سرخ پوست، فضیلت و برتری ندارد، مگر از جهت تقوی. هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است و همه مسلمانان با یکدیگر برادرند. غلامان شما غلامان شما اند هرچه شما بخورید به آنها بخورانید و هر چه خود می پوشید به آنها بپوشانید.⁸

جانشینی محمد (ص)

الرصافی در مورد جانشینی پیغامبر اکرم اینطور نگاشته است: باید بگویم که پاسخ این پرسش به دو دلیل منفی است: نخست اینکه حضرت محمد (ص) می بایستی در همه زمینه ها به مشورت پردازد. چنانکه در قرآن مجید آمده است «**وشاورهم فی الامر**»⁹ و در حدیثی از ابو هریره نقل میکند که «کسی را ندیدم که به اندازه رسول خدایه اصحابش مشورت کند.»¹⁰ و همانند آن حدیثی از حضرت عایشه (رض) «کسی را ندیدم که به اندازه رسول الله با مردان مشورت کند» ولی باوجود آن در هنگام رحلت در مورد جانشین خویش کسی را بر نگزید و بالفرض اگر در این امر بزرگ یعنی خلافت بر میگزید بی شک در این مورد با یاران و اصحاب خود رایزنی میکرد همچنان که در سایر موارد با یاران مشورت مینمودند و هرگز بدون مشوره یاران خود کسی را بر نمیگزید و چنانچه اگر سخنی در این باره میبود راویان حدیث آنرا حتمی نقل میکردند یا در سیره ها از آن ذکری میرفت، چرا که این موضوع از اهمیت بالایی بر خوردار بوده و میباشد. و از جانب دیگر میبینیم که محمد (ص) سنت مشورت را با رفتار خود برای مسلمانان بجای گذاشته است.

آنحضرت (ص) اصل مشورت را برای آنها وضع نمود، تا در همه زمینه های زندگی باهم به مشورت پردازند، چنانچه در قرآن آمده است «**وامرهم شوری بینهم**»¹¹ و دوم اینکه کار بر گزینی جانشین هرگز انجام نشده است، زیرا چیزی که دال بر این مسئله باشد، نه در قرآن و نه در حدیث نقل نشده است. صرفاً چیزی که از آن مسئله نهایت بزرگ باقی مانده است اشاره و ایمایی است که میان او و برخی از زنان آنحضرت اتفاق افتاده است، از جمله دستور وی به جهت به عهده گرفتن امامت به حضرت ابوبکر (رض) میباشد. الرصافی این قضیه را دلیل روشن برای بر گزیدن ابوبکر به جانشینی پیغامبر نمیداند، و اذعان میدارد که در سوره تحریم به گفته های محرمانه او با زنانش بر میخوریم. «**وإذا أسر النبی إلی بعض ازواجه حدیثاً**»، و چنانچه پیغامبر رازی را برای برخی از زنانش فاش نمود.

⁸ - باوجودیکه در بین ملل و امم دیگر رسم بر آن بود که بردگان لباسهای مخصوص داشته باشند تا با آن از مولای خود فرق شود اما پیغامبر خدا این رسم را برداشت و استفاده از نعمات مادی را برای آقایان و بردان امر لازمی و دستوری از دستگیر اسلام قرار داد تا راه برای بر چیده شدن بساط برده داری کوتاهتر گردد.

⁹ سوره آل عمران، آیه 159

¹⁰ سنن ترمذی، کتاب الجهاد حدیث: 1632، مسند احمد، مسند الکوفیین، حدیث شماره 16373

¹¹ شوری، آیه 38

سپس اذعان میدارد که به گفته برخی از تاریخ نویسان و مفسران منظور از برخی از زنانش ، حفصه دختر حضرت عمر(رض)، است و رازی که در باره آن سخن رفته ، تحریم ماریه قبطی بر خود و خلافت ابوبکر و عمر پس از وی میباشد. سپس وی (الرصاصی) توحماتی را در این مورد از قول تاریخ نویسان یاد کرده است که ذکر آن در شأن نبی کریم (ص) دور از شأن و بزرگواری شان است. او در این مورد اذعان میدارد که معنی آیه فوق الذکر نباید در مورد جانشینی آنحضرت (ص) چنین تفسیری داشته باشد چرا که مسئله جانشینی آنحضرت(ص) بالاتر از رمز و راز است که در میان خودش و برخی از زنانش باشد ، زیرا همه مسلمانان را در بر میگیرد و پایه و مصلحت همگانی است ، که باید بگونه آشکار باشد نه راز و رمز.

وی در مورد حدیث غدیر خم که شیعیان آنرا نقل میکنند و دستاویزی برای اثبات حقیقت علی(رض) در جانشینی پیغامبر (ص) قرار داده اند، و به آن تکیه و استدلال میکنند ، باید گفت که در این حدیث نیز تعیین جانشین صورت نگرفته است، و همه داستان عبارت از این است که محمد (ص) گفته است «من کنت مولا فهذا علی مولى» آنکه مولای او هستم علی مولای اوست . و سپس مولف کتاب شخصیت محمدی به این رخداد در مورد می پردازد:

آنحضرت پیش از عزیمتش به حج الوداع، خالد بن ولید را به یمن گسیل داشت تا مردم همدان (قبیله در یمن) را بدین اسلام در آورد، اندکی بعد حضرت علی (رض) را گسیل داشت تا جای او را بگیرد، و خالد را برگرداند ، به هنگام باز گشت علی (رض) آنحضرت (ص) در مکه بسر می برد و مردم همدان با زور به دین اسلام در آمده بودند، در این رخداد تنش و در گیری بین حضرت علی(رض) و برخی از یاران همراهِش بروز کرد، که از جمله شخصی بنام بریده بن الحصیب که نزد پیغامبر خدا رفته و علیه علی زبان به شکوه و گلایه باز نمود، و آنچه را که علی (رض) بر سر او آورده بود برای پیغامبر علیه السلام شرح داد. آن حضرت از گفته های او سخت خشم گین شد و به او گفت ای بریده ، از علی خرده مگیر ، علی از من است و من از علی، آیا صاحب اختیار جان و مال مسلمانان نیستم؟ بریده گفت آری ای رسول الله ، محمد (ص) گفت: پس آنکه من مولای اویم علی مولای اوست.

در اینجا کسی جز بریده ، در این گفتگو با پیغامبر خدا نبوده ولی هنگامیکه (محمد صلی الله علیه و سلم) در هنگام باز گشت به مدینه به محلی بنام غدیر خم رسید ، بر آن شد که همه یاران خود را از این رخداد آگاه نماید، پس آنان را گرد آورد و در پی خطبه ای ، از ارزشهای علی (رض) سخن راند ، و او را از اتهاماتی که از سوی یارانش در این باره باو وارد شده بود پاک و منزّه اعلام کرد، و حق را به علی داد . چون یاران علی بر او خرده گرفته و او را متهم به بی عدالتی و حسادت کرده بودند.

سپس آنحضرت (ص) در این خطبه پس از آنکه سفارش اهل بیت خود را به مسلمانان کرد گفت: نزد شما دو چیز را به امانت می گذارم کتاب خدا (قرآن) و اهل بیتم . سپس دست علی را بالا برد و گفت: آنکه مولای او بودم ، علی نیز مولای اوست ، پروردگارا پشتیبان آن باش که از وی پشتیبانی کند ، و دشمن آن باش که باوی دشمنی کند . و دوست بدار آنکه او را دوست میدارد ، و متنفر باش از وی که از وی متنفر باشد، و یار باش آنکه را یار او باشد ، و یاری نما آنکه را که او را یاری نماید ، و مایوس بدار آنکه او را مایوس سازد و هر جا که باشد حق را بجانب او گردان.¹² در این خطبه نشانه ای از جانشینی و خلافت بنظر نمیرسد و چنانچه اگر خواسته آنحضرت براین میبود که علی را خلیفه قرار دهد ، بجای یک چنین خطبه عریض و

طوبلی که قسمت کوچک آن نقل شد پیغامبر (ص) خیلی کوتاه و بصورت فشرده میگفت: علی پس از من خلیفه من بر شما است. وی الرصافی در این مورد نظر خواننده را خواسته و در ادامه پرداخته است: هرچه بوده این حدیث یکی از روایت های بیشمار است که پس از گذشت صد سال نقل زبانی و کشمکش بین خواهشات و هواهای مغرضانه راه به کتابها پیدا کرد و مورد تصحیح برخی از راویان حدیث قرار گرفت، و برخی نیز در درستی آن شک کردند، مانند ابوداؤد و ابو حاتم رازی، و برخی از آنها حتی مدعی شدند که آنچه در این خطبه از جمله این «پروردگارا پشتیبان آن باش که از وی پشتیبانی کند... تا آخر روایت» جملات ساختگی و ادعایی میباشد که، جبهه گیرها و حب و بغضهای مغرضانه از طریق اضافه یا حذف کردن و یا خرده گیری و تصحیح، حدیث مزبور را بازیچه و مورد دست کاری قرار داده اند، بگونه ای که شیعیان پیرامون آن روایت کرده اند که پیغامبر به علی گفته است «تو برادر و وصی و جانشین من در دینم میباشی» و همچنین «به رهبری علی بر مردم تسلیم شوید» و حدیث های ساختگی دیگر.¹³

او الرصافی با عاقلانه ترین شیوه به این مسئله می پردازد که مایه قبولی اهل مذاهب اربعه نیز میباشد: روایت های ساختگی کنار گذاشته شود و در مقابل چیزی که خرد و روایت هردو تأیید میکند یعنی پذیرفتن این حقیقت که شایسته محمد (ص) نیست که، بدین گونه و وارونه آنچه که خود برای امت خود بر قرار نمود، که همانا اصل شوری است، برای خود جانشینی بر گزیند، زیرا این کار با ماموریت الهی وی در لزوم مشورت با یاران خود در همه کارهای مهم سرنا ساز گاری دارد.

وقتی از امام نووی پرسیده شد: آیا گفته پیامبر (ص) این معنی را میدهد که حضرت علی از سایر مسلمانان و یاران آن حضرت (ص) از این گفته پیغامبر که «آنکه مولای او هستم علی نیز مولای اوست» چنین باید نتیجه گرفت که علی در خلافت و امامت مسلمانان شایسته و برتر بردیگران است؟ پاسخ داد: بر چنین معنی دلالت ندارد، بلکه نزد علمای قابل اعتماد و صاحب نظر در این زمینه، معنی آن اینست که هر که من یار و پشتیبان و دوستدار او میباشم و علی چنین میباشد.¹⁴ در اینجا الرصافی اذعان دارد که در این گفتار پیغامبر اسلام معنی مولا عبارت از آقایی است که میباشد او را دوست داشت و از تنفر از وی اجتناب کرد، زیرا گفتار پیغامبر (ص) «آنکه مولای اویم علی نیز مولای اوست در پاسخ به آن کسی بوده که سخنانی ناشایست و دور از شخصیت علی (رض) در باره او بر زبان رانده و او را متهم بکارهایی کرد که علی از آن پاک و منزّه است و از این رو معنی این سخن این خواهد بود که او را باید دوست بدارید، آیا این سخن میتواند دلیلی برای برتر بودن علی (رض) در امامت «خلافت» باشد؟

نویسنده اذعان دارد که علی نیز از روزیکه این خطبه را از زبان پیغامبر اسلام شنید تا روزیکه خلافت به وی واگذار شد هرگز ادعای این را نداشت که بعد پیغامبر خود را مستحق بر خلافت بداند و سکوت آنحضرت علی (رض) دلیل بر این است که هرگز نخواست خود را خلیفه بلا فصل بعد از وفات پیغامبر بداند. واقعاً که الرصافی با شیوه هنرمندانه ای این موضوع را آنطور مورد تحقیق قرار داده و با اسناد ثابت ساخته است: اول اینکه شخصیت علی را در مقابل اکاذیبی که به علی (رض) نسبت میدادند منزّه ساخته است. دوم شان و محبت حضرت پیغامبر اسلام را در برابر او بیان نموده است. سوم این موضوع را ثابت ساخته است که پیغامبر خدا هرگز بعد خود خلیفه

13 - الرصافی،

14 سیره حلبی، جلد 3/صص 276277

تعیین نفرموده بلکه این را به اجماع و شوری امت واگذار فرمودند تا در اول قدم در راه حفظ اسلام یاران گرامی او با پیروی از اندیشه اسلام و اهداف قرآن گذاریده باشند . چهارم ثابت شد که متصل به فوات آن در گرانهای اسلام یاران صدیق آن حضرت (ص) توانایی آن را یافتند تا جانشینی شایسته برای پیغامبر اسلام در حالی تعیین نمایند که مورد پذیرش همه مسلمانان بود و تاریخ شاهد است که تمام این همه بگو مگو ها در شروع قرن دوم از هجرت توسط دشمنان اسلام راه باز کرده و سبب فرقه گرائیها و یک سلسله نا هنجاریها در اسلام شد ولی از آنجائیکه قرآن همیشه هادی و رهنمای اسلام بوده است مسلمانان بر آن نظر داشته مطابق به احکام آن راه های عقیدتی خود را حفظ و استحکام بخشیدند. چنانچه وقتی از علی (رض) در مورد امامت و جانشینی پیغامبر پرسیدند ، گفت : بخدا، اگر اولین کسی بودم ، که او را باور داشتم، اولین کسی نخواهم بود که به او دروغ بیندم، من چنانچه از او در این مورد عهده در دست داشتم هرگز نمیگذاشتم برادران تیم و عدی «منظور ابوبکر و عمر» نیابت او را بر منبرش بدست گیرند و با این دست هایم با آنها می جنگیدم¹⁵

و در روایت های دیگر آمده است : هنگامیکه بیماری بر پیغامبر اسلام محمد(ص) سخت گردید ، عباس عموی علی نزد او رفت و به او گفت برخیز تا نزد رسول الله برویم تا اگر خلافت در ما است از آن آگاه گردیم.

چنانچه علی پیشاپیش از سوی محمد (ص) به خلافت برگزیده شده بود، بیشک به عمویش عباس میگفت : نیازی به این کار نیست، پیغامبر خلافت را بمن سپرده است.

سید سلیمان ندوی در مورد حدیث قرطاس که بعد از واقعه غدیر خم یکی دیگر از ادعاهای بدون سند از طرف جعل کاران اسلام میباشد آورده است که: «چنانچه این شبهه پیش آید که چگونه روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم مورد نقد درایتی قرار میگیرد ؟ باید در پاسخ گفت: نقد درایتی یک روایت به این مفهوم که راوی تمام فراز ها و موارد آن روایت را ذکر نکرده است (لذا روایت قابل استناد نیست) سهل تر از این است که که موضوع تخلف صحابه از اجرای دستور پیغامبر اکرم (ص) مطرح شود و جمله اهانت آمیز «هذیان میگوید» به رسول خدا و طرح آن به حضرت عمر نسبت داده شود.

ثانیاً فرض کنیم که حضرت عمر (رض) مانع از نوشتن خلافت نامه حضرت علی (رض) شده باشد ، بعد از آن پیغامبر اکرم سه روز دیگر در قید حیات بودند مخصوصاً در روز وفات بقدری شاداب و سر حال بودند که صحابه فکر کردند بیماری آن حضرت مرتفع شده و بر همین اساس ، حضرت ابوبکر (رض) عازم محل خود در خارج از مدینه شد . لذا آنحضرت (ص) میتوانستند آن وصیت نامه را بگونه یی بنویسند و یا به اطلاع افرادی برسانند که حضرت عمر اصلاً از قضیه مطلع نشود ، در حالی که این ادعا را شیعه نیز مطرح نکرده اند.

ثالثاً: اگر قصد پیغامبر اکرم (ص) واقعاً نوشتن نامه و سند خلافت حضرت علی (رض) میبود ، با توجه به قراین و دلایل ، خود حضرت علی که در آن جمع حضور داشت و یا افراد دیگر از اهل بیت و بنی هاشم بر اساس آن ، برای اثبات حق خویش به آن استناد میکردند، در حالیکه در هیچ کتابی چنین ادعایی ثابت و مذکور نیست.

رابعاً: می پذیریم که پیغامبر اکرم (ص) قصد نوشتن وصیتی را داشتند حالا باید بدنبال این موضوع باشیم که وصیت مورد نظر پیغامبر اکرم (ص) چه بوده است؟ و آیا در سه روز باقی مانده وصیتی داشتند یا خیر؟ خوب است این موضوع را از زبان حضرت علی (رض) بشنویم که در جلسه ای که رسول خدا (ص) قلم و دوات خواستند حضور داشت که علامه ابن کثیر دمشقی در کتاب «البدایة و النهایة» از مسند امام احمد نقل می کند: «از حضرت علی روایت است که میگوید: رسول خدا (ص) بمن دستور دادند قلم و کاغذی بیاورم تا چیزی بر آن بنویسند که امتش بعد از وی گمراه نشود من از این بیمناک شدم که اگر بدنبال قلم و کاغذ بروم، آنحضرت ممکن است وفات کنند و من در آن لحظه نباشم، آنگاه اظهار داشتم: من وصیت شما را حفظ میکنم و به دیگران می رسانم. ایشان فرمودند: شما را به محافظت بر نماز، ادای ذکات و رفتار نیکو با بردگان، وصیت میکنم. که این موضع را سنن ابن ماجه و نسایی نیز روایت کرده اند.» البدایة والنهایة جلد 250/5»¹⁶

این موضوع دال بر گزارشی از الرصافی است که از علی (رض) و عباس از قول سیره حلبی ج/سوم، 276 استناد جسته اند. و این بما میرساند که حدیث قرطاس مانند واقعه غدیر خم از جمله جعلیاتی است که به بهترین امتان آنحضرت تهمت بسته اند تا باشد که اسلام را از پشت سر ضربه زده باشند.

روزیکه مسلمانان در سقیفه بخاطر برگزیدن امیر مسلمین جمع شده بودند تا خلیفه پیغامبر انتخاب گردد و این در حالی بود که دو ماه پیشتر از خطبه غدیر خم نگذشته بود و هنوز سخنان پیغامبر آویزه گوشهای مسلمین بود انصار(اهل مدینه) و مهاجرین (قریش) نگفتند خلافت در غدیر خم به حضرت علی (رض) از جانب پیغمبر تفویض شده است و از همین بابت خود ادعا داشتند تا یکنفر از انصارو یک نفر از قریش امیر باشند که حضرت ابوبکر (رض) این را نه پذیرفت و گفت: «امامان، خلفا و فرمانروایان از قریش می باشند» زمانیکه این خبر به علی (رض) که هم مرد شمشیر و رزم بود و هم مرددانش و تعقل و تأمل، همانگونه که شجاعانه می جنگید، از بیان حق نیز لحظه ای درنگ نمیکرد و بر خلاف نظر شیعه (که او را همواره مورد تظلم و عجز نشان داده اند) در این راه از هیچ سرزنشی یا قدرت ستمگرانه ای هراس بخود راه نمیداد، و دقیقاً همان صفات عالی اوست که موانع بزرگی در برابر کوشش های او به هنگام بدست گرفتن زمام خلافت بوجود آوردند. ولی شیعیان می گویند: علی تنها از روی تقیه و اطاعت از وصیت پیغامبر که گفته بود، پس از او فتنه ای میان مسلمانان رخ ندهد، و شمشیری کشیده نشود، از خلافت چشم پوشی کرد¹⁷.

وی الرصافی ظریفانه از چنین دروغ بزرگی، از خدا پناه می جوید و اذعان میدارد که تقیه بجز یک نوع نفاق چیزی نیست در حالیکه در حضرت آبا الحسن علی (رض) ذره نفاق وجود داشته باشد، چگونه ممکن است که پیغامبر او راجانشین خود بر مسلمانان قرار دهد، و او را از کشیدن شمشیر بر روی کسانی که از حق رویگردان اند منع نماید؟ و چرا باید علی از کشیدن شمشیرش بر روی ابوبکر و عمرو عثمان که یاران چندانی ندارند خودداری کند، ولی از کشیدن آن بر روی معاویه که هزاران تن دور او را گرفته بودند واهمه نداشتند باشد. و همانگونه که پیش از این یاد کردم بانگ بر آورد «چنانکه از پیغمبر عهدی در این مورد میداشتم هرگز نمیگذاشتم برادران بنی تیم و عدی (ابوبکر و عمر) نائب او بر منبرش گردند.»¹⁸ و او این نوع نظریات را که شیعه

16 - فروغ جاودان تالیف علامه شبلی نعمانی و سید سلیمان ندوی، جلد دوم، ص، 194-195

17 - الرصافی، ص، 45 رک: سیره ابن هشام 276/3

18 - الرصافی، ص، 46، رک: سیره حلبی، 276/3

از روی عشق به آن حضرت میدانند را نتیجه هواها و خواهشات انسانی ای میدانند که آدمی را به فروپویی وادار میکند.

سپس الرصافی گفتار خود را با توجه بیک فرقه مذهبی شیعه که بنام اثنی عشریه یاد میشود اینطور پایان می برد: یکی از فرقه های شیعه فرقه ایست بنام اثنی عشریه که شیعه های عراق از این دسته میباشد و باور های شان چنین است که امامت را در دوازده تن منحصر میکند ، نخستین آنها حضرت علی بن ابی طالب و آخرین آنها محمد مهدی است ، و این مسئله خیلی عجیب بنظر میرسد ، **زیرا امر امامت تعطیل بردار نیست، و تا پایان جهان ادامه دارد ، و منحصر ساختن آن به دوازده امام غیر معقول بنظر میرسد.**

بنیان گذاران این مذهب توانستند با پنهان ساختن آخرین امام شان «محمد مهدی» در سرداب سامره این نقص بزرگ را برطرف سازند، و گفتند که وی روزی دوباره بر میگردد و از این سبب او را قائم منتظر نامیدند. و به این ترتیب او زنده و مورد انتظار پیروانش است و... و با ظهورش زمین پر از عدل میشود همانگونه که پر از ظلم شده است . او عقیده دارد (الرصافی) که این عقیده از سوی مجتهدان شیعه پایه گزاری و ساخته و پرداخته شده است ، به هدف اینکه پیروانشان تا هنگام ظهور مهدی موعود ، کورکورانه و بی چون و چرا از آنان فرمانبرداری کنند، و همواره یوغ حکومت مجتهدان و علما را بر گردن داشته باشند... بر مقلدان واجب است که از اموال خود ، خمس و زکاة و رد مظالم وارث و غیره را ، به مجتهد زمان که نایب امام نا پیدا است پیشکش کنند.¹⁹

چیزی را که الرصافی هوشمندانه در این قسمت از کتاب خود جابجا کرده بود واقعیاتی بود که در هاله ابهام و تاریکی قرارداده بودند به این منظور :اول اگر واقعیات تاریخی این موضوعات روشن ساخته شود گویا که ارزش های تساند و همبستگی مذاهب اسلامی خدشه دار می شود ، چنانچه سید سلیمان ندوی در جلد دوم کتاب «فروغ جاودان» خود که در تالیف آن علامه شبلی نعمانی هم اشتراک دارد در بحث حدیث قرطاس بخاطری که روابط مذاهب اهل سنت و جماعت با مذهب شیعه تصادف نکند از ابراز حقیقت استنکاف نموده اند،(در حالیکه استنکاف در برابر حقیقت حقایق را کمزور میسازد و صداقت مسلمان را در این باب زیر سؤال قرار میدهد ، زیرا اسلام هرگز در چنین حالاتی مسامحه نکرده است و همیشه مسایل را با پیروانش روک و راست مطرح ساخته است و از همین سبب است که تا بحال حرفی از قرآن در مقام تبدیل و تغیر واقع نشده است . وقتی ما از یک حقیقت محض در برابر مصلحت های جاری استنکاف را پیشه سازیم این خود، ما را از اسلام فاصله میدهد و ما به بیراهه خواهیم رفت . پس بر مسلمان فرض است که هر گز بخاطر مصلحت های فردی و گروهی، هرگز از حقیقت چشم پوشی نکنند ولو که این حقیقت گویی عواقب زیانباری هم در قبال داشته باشد.)²⁰ باید گفت که در دین نمیشود در مواردی که پای خدشه و انحراف در میان باشد مسائل را استنکاف نمود زیرا این نوع آباورزیدن ها باعث جعل واقعیت ها میگردد در حالیکه قرآن رهنمای ما است باید به چیزی عمل کنیم که قرآن در مورد آن داوری کرده باشد. معهذا با وجودیکه علمای جید و بزرگ ما از ابراز حقیقت انکار نمایند آیا فکر خواهد شد که ما در آینده چقدر از قرآن فاصله خواهیم داشت و این مسئولیت متوجه کیها خواهد بود؟ ما از ابراز عقیده بدون پیرایه عبدالغنی الرصافی در کتاب شخصیت محمدی یا حل معمای بزرگ وی بوی مباحثات

19 - الرصافی، ص، 47،

20 - جلد دوم صفحه، 192-195

می فرستیم که با شجاعت وصف نا پذیری پرده از روی اوهمات و خرافاتی که بیش از یکهزار و اند سال جامعه اسلام بان موجهه است برداشته است و برای اینکه حقایق پوشیده نماند در این نقد جسسته جسسته رویداد های مربوط به جانشینی حضرت نبی کریم (ص) را از قول او باز گو کردیم و به سایر کتابهائیز مراجعه کردیم و دیدیم که سایر متون اسلامی نیز این حقایق را پرده برداری کرده اند.

موضوع راست و دروغ

الرصافی در کتاب حقیقت محمدی اذعان دارد که جوامع بشری بخاطر شکل گرفتن خویش حقوق مادی و معنوی را بوجود آورده اند تا در پرتو سامانه های شرایع این قوانین متنوع و افزون برای مصلحت های همگانی خوبی ها پسندیده و بدیها نکوهیده شدند. ستایش خوبیها و نکوهش بدی ها بدلیل ذات آن نیست ، بلکه تنها به مصلحت همگانی میباشد.

او(ص) راست گویی را ستوده و باعث فلاح و رستگاری جامعه میدانند در حالیکه دروغ گویی گمراه کننده میباشد ، همین حالت را نسبت به فرد و جامعه حفظ خواهد کرد. که از سود اولی و زیان دومی جامعه متأثر خواهد شد، زیرا که در بر گیرنده نظام فردی و اجتماعی میباشد. او اینطور اذهان میدارد که نه راست گویی میتواند موافق به واقعیت باشد و نه دروغ گویی مخالف آن، بلکه آن ترجیح داده میشود که بسود و مصلحت همگانی باشد. حتی چنانچه مخالف واقعیت باشد راست گویی بشمار میرود ، وانچه مخالف مصلحت همگانی باشد حتی چنانچه موافق واقعیت باشد دروغ گویی است. او در زمینه های تاریخی موضوع سوالاتی را اینطور مطرح میکند که به آن باید جواب قانع کننده داده شود در غیر آن دشمنان اسلام و ایادی آن از این فرصت استفاده کرده لبه تیز تیغ را به نفع خود شان در حرکت می آورند که البته برای اسلام زیان بار خواهد بود:

آیا ابراهیم (ع) به اقتضای مصلحت همسرش را به عنوان خواهر خود به فرعون معرفی نکرد؟ او در گفته هایش راست گو بوده ، گرچه با واقعیت مغایرت داشت، شاعر و حکیم ایرانی سعدی گفته ای دارد که حکمت بزرگی در آن نهفته است ، و معنی آن اینست که: «دروغ مصلحت آمیز ، بهتر از راست گویی فتنه بر انگیز است» زیرا راست گویی که فتنه بر انگیز باشد خود ایجاد گر فتنه است (چنانچه این مثال را در بالا در مورد سید سلیمان ندوی در مورد پوشاندن حقایق رویداد های مسئله قرطاس نیز از همین دست است که برای مصلحت همگانی سایر مذاهب بالای آن خاک پاشی شده است)، مثالی می آورد از ابوطیب متنهپی شاعر عرب: او در وصف رنجی که از تب بیماری بر او عارض شده بود میگوید: وعده آن صادق است ، و صادق بودن یک شر است ، چنانکه ترا دچار مشکلات عظیمی سازد.

وی در ادامه می گوید چنانکه این مسئله را بدقت مورد بررسی قرار دهیم ، آنگاه بخود این حق را خواهیم داد که، محمد (ص) را در همه آورده ها و گفته های خود پیرامون خدا (ج) راست گو و صادق بدانیم. زیرا وی «لا ینطق عن الهوی»²¹ یعنی در گفته های خود از هوی و هوس پیروی نمیکند، و هر چه را که میگوید در راستای مصلحت همگانی است. و هیچ گونه خواهش های شخصی در آن نهفته نیست. از این رو که گفته هایش همگی راست ترین گفته ها میباشند، اگر بمردم می گوید که خداوند مرا به عنوان بشارت دهنده و هوشدار دهنده برای شما فرستاده با این گفته

خود را در جایگاه یک مصلح درستکار در میان مردم قرار میدهد ، و در گفته خود کاملاً راسگو بوده زیرا برای اصلاح آنها باید خود را فرستاده خدا معرفی کند «محمد رسول الله»²² و معنی رسول در بینش ما کسی است که از سوی کسی دیگری برای انجام ماموریتی فرستاده میشود، در حالیکه تنها معنی آن به دلالت یاد شده منحصر نمیشود، زیرا در این صورت کافیسست تا شخص مورد عنایت پروردگار واقع شود و دعوت به این ارشاد را القاء کند . باید در این جا تذکر داد که معنی القاء کردن مفکوره ای یا حالتی در شخص از جانب خداوند سبب رسول بودن وی شده نمیتواند چنانچه اشراقاتی که به اولیای کرام حاصل میگردد و در ضمائر شان مفاهیمی القاء میگردد به آن معنی نیست که وی پیغامبر خدا گردیده باشد چرا که شرایط پیغامبری فرستاده شدن وی به توسط ملک وحی می باشد که تا انجام ماموریت رسالت از جانب پروردگار منقطع نمیگردد ، در حالیکه اصلاح طلبی در دل یک شخص آنهم در یک مقطع کوچک زمانی دلالت بر پیغامبری شخص از جانب الله هرگز شده نمیتواند و من در این مورد با نظر الرصافی یکجا نیستم ، اولیا و انبیاء همین فرق را دارند که حالت در اولیا همانند برق زود گذر میباشد در حالیکه در انبیا تا پایان وظیفه رسالت ادامه می یابد و هر گز قطع نمیشود. زیرا به گفته الرصافی که میگوید : و برای موفقیت او را با شکیبایی درایت و قاطعیت توانمند سازد ، نگاه بالقوه فرستاده خدا خواهد بود ، برای فرستاده خدا بودن حکم رسالت ضروری خواهد بود که آن هم در خط وحی تنظیم و در کتابی که شریعت نبی را تنظیم میکند ارسال خواهد شد. و باز هم به اذعان نویسندگان وقتی فرستاده خدا شماریده میشود : «فرستاده وجود مطلق کل بی انتها» و این معجز ترین تعریف تصدیق به صدق در پیغامبری میباشد. و نویسندگان هر اصلاح طلبی را که با چنین پایه و شکلی دعوت اصلاحی خود را (بر مبنای وحی) انجام دهد ، یک پیغامبر و فرستاده خدا دانسته است.

چنانچه محمد(ص) در مورد جلب ایمان به او و آورده هایش ادعا میکند که نام وی در توره یهودیان عهد عتیق آورده شده است، و آنها آن را دگر گون میکنند راست و درست است . زیرا مصلحت خورسند ساختن مردم چنین ادعایی را از سوی وی ایجاب میکند. ولی قول معروف این است که هم قرآن و هم انجیل که ادامه شریعت موسی است و بنام عهدین مشهور است خود انجیل یوحنا به این نقطه در آخرین شام صعود عیسی به آسمان از زبان خود عیسی (ع) گفته است: ینا بر قول یوحنا اظهار میدارد که اگر من زوم پاراکله (مراد پیامبر است) نزد شما نخواهد آمد. اما اگر من بروم ، او را نزد شما خواهم فرستاد و او با آمدنش ، جهان را در مورد گناه و عدالت و قضاوت شرمنده و ملزم خواهد نمود. (یوحنا باب 16 شماره های 7-8) هنگامیکه روح راستی باید ، شما را بکل راستی هدایت خواهد کرد . زیرا که وی از جانب خود تکلم نخواهد کرد، بلکه وی آنچه را که خواهد شنید خواهد گفت و از آنچه باید اتفاق افتد ، شما را خیر خواهد کرد و مرا جلال خواهد داد (یوحنا شماره های 13 و 14) ²³. در این متن قسمیکه ملاحظه میگردد ضمائری استعمال شده است که به شخص اطلاق میشود و یک چیزی را که در این شماره ها از متن های یاد شده وضاحت دارد موضوعی است که عیسی میگوید " آنشخص که بعد از وی خواهد آمد ، آنچه را که خواهد شنید ، خواهد گفت " در حالیکه پیروان این انجیل به این اظهارات مسیح که خود تصدیق پیامبری شخص ثالثی بعد از خودش را به تر تیبی کرده است که از جانب خدا مامور و سخنان خداوند را بمردم خواهد رسانید، نه امیال و آرزو های شخصی خود را پس سخن او سخنی است از جانب خداوند . در

²² - سوره اعراف ، آیه 158

²³ - عهدین قرآن و علم تالیف دامتر بوکای، ص، 147 بخش آخرین گفتگو های عیسی (ع) در انجیل یوحنا

اینجا گفتار الرصافی دور از واقعیات هردو دین اظهاراتی دارد که هر گز قابل قبول نیست چرا که هم قرآن و هم انجیل قول نبی کریم را تصدیق میکند و این جا دلیلی برای این باقی نمی ماند که صرفاً بفرموده الرصافی «اینکار بخاطر خوشنودی یهودیان مدینه انجام شده باشد.» و بخاطری پیروان هر دو دین این موضوع را تکذیب میکنند (یهود و مسیحیت) «ولی از آنجائیکه متون انجیل ها با وجود تحریف های ذکر شده دور از اذهان عامه در کنیسه ها نگهداری شده و مردم عامه را بدانها دسترسی نبوده است و هر گز به بحث کشیده نشده است تا عامه مردم از آن واقف و به رموز حقیقت پی ببرند و این کتمان در مجموع برداشت هر یک از امم یهودی و مسیحی در این باب موضع وی در برابر امت اسلام است.»²⁴

بقول الرصافی محمد (ص) در ادعای خود کاملاً راستگو بوده و چنانچه این گفته او راستگویی نباشد پس نابود باد راست گویی. ابوبکر صدیق یگانه کسی بود که به راز نهان حقیقت پیغامبری محمد(ص) پی برده بود ، از این رو لحظه یی در تصدیق پیغامبری او درنگ نمی کرد. حتی در مقابل سوالات استفهام آمیز کفار قریش از ابوبکر که پرسیدند یار تو چنین ادعایی میکند که در یک شب از مکه به بیت المقدس رفته است نظر تو چیست؟ گفت آیا او این را گفت ؟ گفتند آری، ابوبکر گفت اگر او این را گفته باشد پس راست میگوید. پرسیدند آیا باور میداری که او شب هنگام به بیت المقدس رفته و پیش از روشن شدن روز باز گشته است؟ گفت ، حتی فراتر از این را نیز باور میکنم ، او را باور میکنم که در رفتن و آمدنش از آسمان به وی وحی میشود ، و این بمراتب شگفتی آور از آنست که شما را به شگفتی وا داشته است .

سپس الرصافی علاوه میکند که خدایش خیر دهد ابابکر را که به ژرفای حقیقت و هدف های آن پی برده بود. این دید گاه ها را الرصافی از روی تجربه و تحلیل معنی راست و دروغ ارائه داده است که الحق از روی خیالیافی و فرضیات نبوده ، بلکه استوار بر پایه های اسناد و شواهدی است که قادر میکند که محمد(ص) در راه موفقیت و پیروزی دعوت خود ، و هم آهنگی به اقتضای مصلحت همیشه از همین دیدگاه پیروی میکرده است. آنحضرت از قوانینی که به سود همگانی و احیای دین و گسترش آن بود به پیروان خود یادمانی میکرد تا خود شان را با آن سلاحها که سلاحهای روانی و خدعات در جنگ بود آشنا و برابر سازند تا در جنگ فریب نخورند، زیرا خود جنگ خدعه است و هدفش بدست آوردن اهداف خودی در مقابل برباد ساختن طرف مقابل میباشد . از این سبب الرصافی داستان بریده بن الخصیب را که از طرف نبی کریم (ص) مامور شده بود تا اوضاع را به نفع اسلام بگرداند و بنی مصطلق را که خود را با جنگ نبی کریم آماده میساخت بریده وظیفه سخن چینی را در این جنگ به عهده داشت و آنحضرت برایش جواز داد که آنچه را که صلاح میدانند در بر آورده شدن این هدف بر زبان آورد ، حتی چنانکه وارونه درستی و راستی باشد ، او نیز بی درنگ بسوی بنی مصطلق رفته و خود را یکی از آنها زده و گفت شنیدم که شما با این مرد بجنگ بسیج می شوید نزد شما آمدم تا شما را همراهی کنم و میخواهم به همدستی شما آنها را ریشه کن کنم . حرث ، کلان بنی مصطلق به او گفت : بر همین هستم عجله کن. بریده گفت همین اکنون بر اسب خود سوار میشوم و با گروه زیادی از قوم خود باز میگردم ، این گفته او آنان را شادمان کرد و بریده نزد رسول الله شتافت و او را آگاه کرد و غزوه بن مصطلق بدین گونه اتفاق افتاد .

آنحضرت بخاطر مصلحت همگانی و اینکه خونهای زیادی در هنگام تیاری دوجناح جنگ ریختانده نشد به بریده اجازه داد که از خدعه که یکی از سامانه های جنگی است (و تا هنوز در پیشرفته ترین کشورها نیز رواج دارد) کار بگیرد.

اما قسمیکه سیره ها ملاحظه گردید این قضیه در شعبان سال پنجم هجری بین یکی از تیره های خزاعه، بنوالمصطلق بود در محل «مریسیع که به فاصله نه مایل (پانزده کیلو متر) از مدینه قرار داشت که رئیس این قبیله شخصی بنام حارث بن ابی ضرار بود که الرصافی در فوق آنرا حرس بن ضراریاد کرده است که با تحریک قریش و یا با تصمیم خود برای حمله به مدینه خود شان را آماده ساخته بودند . وقتی رسول کریم (ص) آگاه شد ، برای تحقیقات بیشتر ، حضرت زید بن خصیب را به آن محل فرستاد (که عبارت از همان بریده بن خصیب در الرصافی میباشد). او پس از انجام ماموریت ، خبر آماده شدن بنی مصطلق را بمدینه تأیید کرد .

آن حضرت فرمان آماده باش سپاه اسلام را صادر نمودند و در دوم ماه شعبان از مدینه بقصد مریسیع ، حرکت کردند . حارث و افراد او که از آمدن آن حضرت آگاه شدند ، منطقه را ترک کرده پا بفرار گذاشتند ولی اهل مریسیع صف آرایی کرده و با تیر اندازی از ورود مسلمانان جلو گیری نمودند تا اینکه مسلمانان یکباره حمله کردند و پس از زد و خورد کوتاهی ده نفر از آنها بقتل رسید و باقی مانده حدود ششصد نفر اسیر شدند و... این روایت از ابن سعد است ، در صحیح بخاری²⁵ و صحیح مسلم²⁶ مذکور است که آنحضرت (ص) در حالی بر بنی مصطلق حمله کردند که آنها بی خبر و مشغول آب دادن حیوانات خود بودند . و این بما این نکته را می رساند که ماموریت بریده بن خصیب یا زید بن خصیب که در فوق الرصافی آنها از قول سیره ابن حلبی نقل کرده است با روایت صحیحین بخاری و مسلم نزدیک تر است به این تفاوت که در روایت صحیحین از گزارشات کاربردی زید بن خصیب ذکری نشده است ، اما حافظ ابن حجر در فتح الباری نوشته است که روایات سیرت بر روایات صحیحین قابل برتری نیست ، اما واقعیت این است که این دو روایت طبق اصول حدیث قابل حجت نمی باشد پس ما گزارشات کاربردی زید یا بریده را در مورد ترفند هایش که از پیغامبر ازن گرفته است نمیتوانیم مورد تأیید قرار بدهیم . ابن سعد میگوید واقعیت چنین است که این روایت طبق اصول حدیث قابل حجت نمیشد ، زیرا که سلسله روایت به "نافع" منتهی می شود و "نافع" نه اینکه در آن جنگ شرکت نداشته ، بلکه رسول اکرم (ص) را نیز زیارت نکرده است از این جهت این روایت طبق اصطلاح محدثین منقطع است . باید تذکر داد که در این جنگ عده از منافقین بخاطر بدست آوردن مال اشتراک کرده بودند²⁷ .

صفی الرحمن مبارک پوری در کتاب سیره خود بنام رحیق المختوم از قول (صحیح بخاری، کتاب العتق/1/345 همچنین به فتح الباری/7/431) کشته شدن جاسوس حارث بن ابی ضرار از طرف نیرو های پیغامبر اسلام که باعث ترس و وحشت ضرار شده بود و در این جنگ ابوبکر (رض) از طرف قریش و سعد بن عباده از طرف انصار بود که به فرمان رسول کریم (ص) یورش همگانی آغاز گردید و مشرکین شکست خوردند که در نتیجه تعداد زنان و فرزندان و ودامهای آنها به غنیمت گرفته شد و یک نفر از مسلمانان کشته شد و این روایات را اصحاب مغازی و سیر نقل کرده اند. اما این قیم میگوید : این گفته صحت ندارد ، زیرا در بین آنها جنگی بوقوع نیوست ، بلکه به روایت صحیح

²⁵ -باب العتق

²⁶ - صحیح مسلم ، کتاب الجهادوالسیر

²⁷ - فروغ جاودان ، علامه شبلی نعمانی ، ترجمه ابوالحسین عبدالمجید مرادزی خاشی ، انتشارات فاروق اعظم زاهدان 1382 ، ص ،

آمده است رسول کریم (ص) در حالی بر بنی مصطلق یورش بردند که آنها بی خبر بودند.²⁸ چون به صحیحین ثابت گردیده است که بنی مصطلق از راه ترفندی که بریده بن خصیب به امر و اذن پیغامبر کار گذاشته شده بود و الرصافی آنرا واضح بیان کرده است قابل قبول میباشد، چراکه اگر آنها خبر میبودند و جنگ خونینی بوقوع میپیوست که باعث کشته شدن تعداد زیادی از مردم در دو طرف میشد. که در بین غنایم جریره دختر حارث نیز بود که سهم ثابت بن قیس شدووی را در بدل مبلغی آزاد کرد و رسول الله (ص) با پرداخت بهای کنایت وی باوی ازدواج نمودند که در نتیجه این وصلت مسلمانان صد خانواده از بنی المصطلق را آزاد نمودند و گفتند که ایشان خویشاوندان نبی کریم (ص) هستند.²⁹ بی شک در این مسئله این رمز و راز وجود دارد که بنی کریم (ص) با استفاده از ترفند نظامی بدون جنگ و تباهی بزرگ ترین جنگ را بدون وقوع آن به پیروزی رسانیدند و با خویشاوندی جدید، دلها و قلبهای که با هم دشمنی و عناد داشتند در راه اسلام راست گردید.

و عین قضیه ترفند جنگی در روز جنگ خندق که یهود مدینه عهد و پیمان خود شان را با اسلام شکستند و با دشمنان محمد (ص) پیوستند، شخصی بنام نعیم بن محمد اشجعی که پنهانی از قبیله خود اسلام آورده بود و با محمد (ص) پیوسته بود از آنحضرت اذن خواست تا هرچه خلاف راستی و درستی که خواهد گفت برایش اجازه بدهد و چون مسئله مفاد همگانی و جامعه اسلام در آن خدعات نهفته بود پیغامبر منحیث یک وسیله جنگی برایش اجازه داد و اونعیم بی درنگ نزد بنی قریظه رفت و آنها را بر ضد قریش شورانید و پیمان قریش را یک پیمان سست و عاری از قاطعیت خواند و گفت هر وقت قریش خواسته باشد شمارا ترک گفته و تنها می گذارد و شما توانایی استادگی در برابر صفوف مسلمانان را از دست میدهید بهتر است از جنگ دست بکشید و در نزد قریش رفت و به آنها هوشدار داد که بنی قریظه از پیمان شکنی خود بامحمد (ص) اظهارپشیمانی کرده و به او گفته اند که تعدادی از بزرگان قریش و غطفان رابتو تسلیم میکنم و تو میتوانی گردن همه آنها را بزنی و بال شکسته مارا" منظور شان بنی نضیر که محمد(ص) آنها راتارو مار و از سرزمینهای خود بیرون راند" به ما پس بدهی، و ما در کنار تو همچنان باقی میمانیم تا همه آنها را تار و مار کنیم. پس مبادا کسی را از این راز مطلع کنید. سپس نزد بنی غطفان رفته و همان را به آنها گفت. روز سه شنبه ابوسفیان و سران بنی غطفان، عکرمه بن ابو جهل به همراه شماری از سوار نزد بنی قریظه فرستاد، تا از آنها بخواهد خود را برای جنگ علیه محمد (ص) آماده سازند ولی آنها پاسخ دادند که امروز شنبه است و شما میدانید که در این روز چه بر سر ما از تعدی و تجاوز گذشت، و گذشته از آن همراه شما نخواهیم جنگید، مگر اینکه هفت تن از بزرگان خود را نزد ما به گروگان بگذارید. آنها گفتند: بخدا نعیم راستگو بود، و میان آنها آتش اختلاف زبانه کشید.

شکست احزاب در روزخندق به دو دلیل بوده، یکی همین دو دستگی در نتیجه دسیسه نعیم، و دومی طوفان شنی بود که باعث پاره کردن چادر های آنها شده چادر های آنها را کنده و مردان را به زمین افکنده، و آتش ها را خاموش و دیگ های شان را وارونه و چشم های شان را تار نمود، و آنقدر این حادثه طبیعی ادامه یافت تا اینکه مجبور شدند شکست خورده کار زار را ترک کنند و باز گردند.³⁰

از اثر ماموریت وی اسلام بر طایفه غطفان که بر خلاف عهدی که با مسلمانان بسته بود و با قریش پنهانی یکجای شده بود پیروز گردید. سپس الرصافی اذعان

²⁸ - رک صحیح بخاری، کتاب العتق 1/345 و فتح الباری 7/431

²⁹ - رک زاد المعاد 2/112، ابن هشام 2/295، 294، 289

³⁰ - الرصافی، ص، 53، رک: 2/224 تا 226

میدارد که شکی نیست که نعیم را در گفته هایش دروغگو دانست ، زیرا بنا بر مصمحت همگانی سخن گفته و رفتار کرده ، (و از فجیع ترین قتل و کشتار که ماحصل این جنگ تمام عیار بود جلو گیری صورت گرفت و جانهای مردم در امان ماند و کفار قریش برای همیشه جاذبه جنگی خود را از دست دادند و زمینه صلح حدیبیه و فتح مکه نیز در سال بعد از آن صلح فراهم آمدو اینها همه از یاری خداوندو درایت رسول الله بود(ص)که اسلام بدان نایل آمد)و بهمین دلیل نیز پیغامبر اجازه اینگونه سخن گفتن را به او داد . پس نتیجه می گیریم که دروغ آنچیزبست که مخالف مصلحت همگانی باشد و نه مخالف راستی.

در تاریخ اسلام به اینگونه وقایع مشابه که مربوط به ترفند های نظامی می شود و اکثراً باعث خوابیدن فتنه و قطع خونریزیهای زیاد و بی لزوم نیز گردیده است بسیار به مشاهده رسیده است که به اصطلاح ستراتیژی پیشروی اسلام را بمنظور دین خدا و رساندن آن بمردم از این طرق اکثراً راه های سهلی پیموده شده است که ناشی از تیز هوشی و درایت پیغامبر اسلام محمد (ص) و نصرت رحمن میباشد که الرصافی به تعدادی از آنها پرداخته اند که ما بخاطر اتناّب از ذکر آن میگذریم و بهمین دو مثال بسنده میکنیم.

اعراب و روایت

قسمیکه معروف عبدالغنی الرصافی در کتاب « شخصیت محمدی یا حل معمای بزرگ» اذعان داشته است فن سیره نویسی در دوره خلافت ابو جعفر منصور، خلیفه دوم عباسی یعنی نزدیک به صد سال از در گذشت محمد رسول الله (ص) توسط محمد بن اسحق مغازی و اخبار دست به این کاربرگ زد.و روایان بعد از او در مدینه اخبار و سیرت همگی در گفتار به او استناد کرده و اطلاعات خود را از او گرفته اند.در طول این مدت صد سال ، خبر های مربوط به سیرت پیغامبر اکرم (ص) زبان به زبان میگشته و مورد اشتباه و دست کاری و سود جویی های شخصی و وابستگی های سیاسی و مذهبی قرار میگرفت ، بگونه ای که این اخبار دچار کمبود و فزونی و تغییر و تبدیلهای سستی و نارسایی هایی که امروزه بان رو برو هستیم می باشد.³¹

اکثر این سیره ها مطابقت با حدیث صحیح دارد که در راستی آن نمیتوان شک کرد و برخی زیاد از سیر های تدوین شده با کذب و دروغ همردیف هستند. این جوزی میگوید هر حدیثی را که مشاهده کردی که خلاف عقل و یا اصول و مسائل فقهی باشد ، بدان که موضوع و ساختگی و جعلی است و نیازی به این اصل ندارند که روایان آن معتبر اند یا غیر معتبر . همچنین آن حدیث که بر خلاف محسوسات و مشاهده شده باشد ، با آن حدیثی که در آن بر انجام امور معمولی ، تهدید به عقاب سختی شده باشد یا بر انجام یک امر معمولی ، نوید ثواب بزرگی داده شده است (این نوع احادیث نزد واعظان بسیار یافت میشود)یا حدیثی که در آن یاوه گوئی یافت شود و یا راوی حدیثی را نقل کند که دیگران آنرا نقل نکرده اند و یا راوی از کسی نقل میکند که او را ندیده است و امثالهم . خلاصه و ما حصل این عبارت که در فوق ذکر شد قابل اعتبار نبوده و نیازی به تحقیق و بررسی وجود ندارد که روایان آن معتبر اند یا خیر؟³²

الرصافی حتی در موردقرآن نیز مانند اروپائیان شک مند است و میگوید: در طول مدت صد سال خبر های مربوط به سیره پیغامبر زبان به زبان می گشته و مورد اشتباه و دستکاری و سود جویی های شخصی و وابستگیهای سیاسی و مذهبی قرار

31 - الرصافی ، ص، 57 و 58

32 - فروغ جاودان ،مقدمه مولف ، ضابطه های شناخت سیر و احادیث موضوع و دروغین ، ص، 42-43

میگرفت ، بگونه یی که این اخبار دچار کمبودی و فزونی تغییر و تبدیلهای سستی و نارسایهای که امروزه بآنها رو برو هستیم میباشد، یعنی در یک مسئله باروایت های بیشمارو سرشار از اختلافات و نادرستی های مثبت و منفی روبرو میشویم، **البته در این مورد تنها قرآن را میتوان جدا کرد. چون دستکاریهای آنرا تقریباً نسبت به آنچه بر سر حدیث ها آمده بسیار ناچیز است. قرآن در زمان حضرت عثمان برشته تحریر در آمد.** فکر میکنم نویسنده در مورد این یکی که قرآن است کمی از بی عدالتی کار گرفته باشند زیرا قرآن کتابی نیست که کسی آنرا تألیف کرده باشد ، اضافه و یا کم ساخته شده باشد ، اگر اینکار صورت میگرفت بلاشک مانند تورت عهد عتیق و مانند انجیل عهد جدید چندین قرآن بنامهای مختلف که دارای متون متفاوت باشد میداشتیم در حالیکه چنین چیزی در سرنوشت قرآن رونما نگردیده و همین یک قرآن است که از شرق ترین قسمت جهان اندونیزی و جاوا تا غربی ترین قسمت الجزیره و مراکو و تونس به عین مضمون وجود دارد و مسلمانان آنرا تلاوت میکنند و اگر حرفی اعراب یی از قرآن بیجای شود و یا اشتباه طباعتی ای رخ دهد فوراً حافظان قرآن و کسانیکه تمام قرآن را با تجوید می فهمند آن چاپ ناقص را از استفاده خارج اعلام میدارند . پس گفته میتوانیم که قرآنی که در زمان حضرت عثمان جمع و دریف بندی شد همان پیام وحی است که از طرف نبی کریم (ص) جمع و بدون کمی و کاستی که تا امروز بما رسیده و این موضوع اصالت قرآن در بین تمام ملل و امم جهان قابل قبول بوده و جای بحث نیست .پس اینطور میگوئیم که در قرآن هیچنوع تصرف و دستکاری ای صورت نگرفته و تاروزیکه دین اسلام در جهان است قرآن نیز بهمین شکل آن میباشد.برای آنکه مطلب را بصورت تدقیقی مورد غور قرار داده باشیم مطالبی را ذیلاً در مورد اصالت قرآن اظهار میداریم که اهل تسنن و شیعه هر دو با آن موافق هستند و در درستی آن شبه ای وجود ندارد:

قرآن خود میگوید: « ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرأ کریماً»

قرآن مجید گنجینه ایست که هر تشنه یی را فراخور حال اوسیراب میسازد و هر جوینده یی رابسوی حقیقت های انکار نا پذیر هدایت میکند، این معجزه جاودانی هر چندصد ها سال از نزول آن میگردد ، هنوز جاوید زمان است . تا امروزه هیچگونه حقیقت ثابت علمی که با اندیشه های قرآنی مغایرت داشته باشد در جهان بروز ننموده و نخواهد کرد ، بلکه انسان امروزی بهر واقعیتی که پی میبرد ریشه های آنرا در قرآن مجید می یابد .

امروز کشف سلسله اعجاز این کتاب در ابعاد مختلف بلاغی،ادبی ، اجتماعی،فرهنگی تربیتی ، اخلاقی اقتصادی ، سیاسی وجهان بینی و خلقت شگفت انگیز انسان اشارات علمی و عمیق بکار رفته است و این موارد هر عقل سلیم و متفکری را متقاعد میسازد که این کلام ساخته و پرداخته و تألیف شده بشری نبوده ، بلکه از طرف ذات آگاه مطلق که بر همه اسرار جهان واقف میباشد نازل گردیده است.اما متئاسفانه در طول تاریخ بودند مردمانی که بنا بر علت های شوم و جاهلانه از در ستیز با قرآن در آمده و آنقدر به این جهالت خود اصرار ورزیدند که خداوند بر گوش و هوش آنها پرده انداخت که نه حقیقتی را دریابند و نه ره هدایتی را نصیب شوند.این گونه مردمان با خیال خام خود می پندارند که قرآن را نیز چون تورات و انجیل تغییر بدهند و از این راه منافع شوم شان را تأمین نمایند و همیشه در پی بهانه جویی در پی آیات متشابهات قرآن هستند که قرآن در ایه هفتم از سوره آل عمران از این گونه اشخاص پرده بر میدارد.و قرآن می فرماید: **«إنا نحن نزل الذکر و انا له لحافظون»** و ما قرآن را فرستادیم و ما آنرا حفظ میکنیم.

بهر حال وقتی انسان داخل جهان روایات میشود عالمی را لمس میکند که اکثراً با داشته های قرآنی مابینت دارد مثلاً در این موضوع که الرصافی آنرا چنین نقل میکند:

یکی از اشتباهاتی که در تفسیر و توجیه معنی حدیث شنیده شده، از جمله اختلافات بزرگی که به دلیل توهمات راویان در نقل از حدیث تحریم متعه (صیغه یا ازدواج موقت) صورت گرفته است، از جمله دو مورد صدور زمان این تحریم، که معتقد اند در زمان فتح مکه اتفاق افتاده است و به اعتقاد برخی دیگر در روز خیبر، که البته سرچشمه این توهم و اشتباه، سوء تفاهم است نه چیز دیگری. در دو صحیح مسلم و بخاری آمده است که علی بن ابی طالب از پیغامبر (ص) روایت کرده است رسول الله متعه نساء، در روز خیبر و خوردن گوشت خران اهلی را تحریم نمود» و این حدیث بدو صورت درست می باشد، یکی همین که گفتیم، و دیگری به این صورت: «رسول الله نکاح متعه و خوردن گوشت خران اهلی را منع نمودند» در روایت نخستین قید زمان "روز خیبر" پیش افتاده است و بعد از متعه نساء آمده است، و در روایت دوم پس افتاده و بعد از خوردن گوشت خران اهلی و در پایان حدیث آمده است، و درست همان روایت دوم است که ابن عینی از زهری نقل کرده است. و روایت نخستین در واقع ناشی از سوء تفاهم از راویان حدیث است، زیرا قید زمان "روز خیبر" در روایت دوم تنها خوردن گوشت خران اهلی می شود و نه متعه، ولی برخی از راویان گمان بردند که این تحریم خیبری شامل هر دو میشود و روایت را بصورت نخست در آوردند و به این گمان افتادند که، رسول الله "روز خیبر" هر دو را تحریم کرده است و کار را به ایجا پایان نداده و حدیث را به اینگونه کوتاه کردند «رسول الله متعه را در روز خیبر تحریم نمودند» و کار را خراب تر کردند و روز خیبر را قید زمانی برای تحریم تنها متعه قرار دادند، در حالیکه تنها به تحریم گوشت خران اهلی اختصاص داشته است.

برای اثبات این موضوع می پردازیم به چگونگی دلایل آوردن این روایت توسط علی (رض) بن ابی طالب. عبدالله بن عباس، متعه و خوردن گوشت خران اهلی را مجاز، و علی آنها را غیر مجاز میدانست، روزی با پسر عمویش بر سر همین دو مسئله مناظره پی کرد، و این دو تحریم را برای وی تشریح کرد، و تحریم خوردن گوشت خران اهلی را به زمان خیبر وابسته دانست، و تحریم متعه را از تاریخ واقعه خیبر جدا دانست، و به وی چنین گفت: تو مرد گمراهی هستی، رسول الله متعه را حرام نمود و خوردن گوشت خران اهلی را در روز خیبر حرام کرد (رک؛ ابو حفر نحاس، الناسخ والمنسوخ، صفحه 104). در این جا می بینیم که حضرت علی (رض) به این دو مورد تحریم استناد کرد، ولی هر دوی آنها وابسته به زمان واقعه خیبر نکرد، و راویان حدیث در برداشت خود از این حدیث راه اشتباه را رفته اند، و درست آنست که، همانطور که در صحیح مسلم نیز آمده است، در سال فتح مکه اتفاق افتاده و مسلمانان در آن موقع همراه پیغامبر (ص) و به اجازه او تمتع کردند و چنانچه در زمان فتح خیبر حرام شده بود، نسخ دوباره نیاز بود که چنین چیزی در شریعت به اتفاق افتاده، و گذشته از آن در خیبر زن مسلمانی وجود نداشته و همه زنان یهودی بودند، و حلال بودن زن اهل کتاب هنوز تثبیت نشده بود، بلکه بعد ها با نازل شدن سوره مائده حلال گردید.

در بعضی روایتها تحریم متعه را بسال حج الوداع نسبت داده اند، یعنی در سال دهم هجری که به قول ابن قیم و زادالماد جزو خیال پردازی راویان می باشد. (رک، زادالماد: 2/ 160-165)

حتی در برخی از روایات آمده است که تحریم متعه را به حضرت عمر بن خطاب (رض) نسبت میدهند و معتقد اند که او بوده که آنها را تحریم کرده و دلیل آن روایتی است از مسلم در صحیح خود از جابر بن عبدالله انصاری آورده است که گفت: در زمان رسول الله (ص) و ابو بکر با مشتکی خرما و آرد تمتع کردیم، تا آنکه عمر آنها

نهی کردو گفت: دو متعه در زمان پیغامبر بوده که من آنها را نهی میکنم ، یکی متعه زنان و دیگری حج تمتع. (رک: صحیح مسلم 635/1)

چنانچه این روایت درست باشد همه روایت های پیشین همه باطل میباشد ، ولی بسیار بعید به نظر میرسد که این روایت درست باشد ، زیرا حلال و حرام کردن با توجه با آیات قرآن و حدیث های نبوی از اختیارات ویژه پیغامبر و بلکه خداست است ، و هیچ کس دیگر حق حلال و یا حرام کردن چیزی را ندارد ، مگر پیغامبر که با وحی الهی مبادرت به امر مینمود . و حضرت عمر (رض) هرگز نمیتوانسته چیزی را که در زمان پیغامبر حلال بوده حرام کند ، و از آنجائیکه روایت یاد شده در تضاد با این حقیقت آشکار دین اسلام میباشد ، باید آنرا بیشک ساختگی و بی پایه و از عجایب شیعه یان دانست . چون شیعیان با اینکه علی (رض) همانگونه که پیش از این یاد کردیم ، به حرام بودن آن رای داده است ، آنرا حلال میدانند ، شاید دلیل این مسئله اعتقاد آنها به درست بودن تحریم آن از سوی عمر است . و از این رو و برای ضربه زدن به حضرت عمر (رض) آنرا حلال میدانند. ما در دنباله این بحث به تحقیقاتی از کتاب سیرت علامه شبلی نعمانی و سید سلیمان ندوی میپردازیم که بی گمان همان مسایلی را باز گو کرده اند که در قسمت راویان و مشکلات حاصله از اشتباهات آنها قبلاً در کتاب الرصافی نیز جداً تذکر رفته است.

در این مورد علامه شبلی نعمانی در کتاب سیره خود «فروغ جاودان» به ارتباط قول الرصافی و تأیید از آن می آورد : « جای بسی تعجب است ، مصنفین بزرگ و مشهوری که در فن سیرت کتاب نوشته اند ، مانند امام طبری و غیره ، در اکثر جاها از کتب مسند احادیث استفاده نکردند ، بعضی از وقایع ، بسیار مهم اند و در کتب حدیث در باره آنها معلومات و اطلاعات مفیدی وجود دارد که با مطالعه آنها هر مشکلی حل میشود . ولی در سیرت و تاریخ ، آن اطلاعات مفید وجود ندارد.

او مثال قانع کنندهی در مورد می آورد و بعداً به بررسی فن سیره نگاری میپردازد: مثلاً این امر که ، وقتی رسول اکرم (ص) از مکه هجرت کرده به مدینه تشریف آوردند ، آغاز جنگ از کدام طرف شد و علت آن چه بود؟ یک جریان تحقیقی و قابل بحث است . از تصریحات تمام سیره نگاران و مؤرخین ثابت می شود که خود آنحضرت (ص) جنگ را آغاز کرده بودند ؛ ولی در سنن ابی داؤد حدیث صریح موجود است که قبل از جنگ بدر ، کفار مکه به عبدالله ابن ابی نامه نوشتند که محمد(ص) را در شهر خود پناه داده ای! او را اخراج کن و گرنه ما به مدینه آمده ، محمد(ص) و تو را نابود خواهیم کرد . در کتب سیرت و تاریخ ، این واقعه اصلاً نقل نشده است .

بررسی فن سیره نگاری و اصول نقد حدیث:

1. در حال حاضر در فن سیره صدها عنوان کتاب موجود است ولی همه آنها به سه الی چهار کتاب منتهی میشوند: «سیرت ابن اسحق ، واقدی ، ابن سعد . طبری» ، علاوه بر اینها کتابهای دیگری که بعداً تالیف شده اند ، مطالب و وقایع آنها بیشتر ، از همین کتابها اخذ شده است ، چون در این کتابها از فن حدیث استفاده نشده است ، معهذایب میکند که بیشتر مورد تحقیق و شناسایی و نقد قرار گیرند ، از آن میان سیره «واقدی» بطور کلی غیر قابل توجه و بررسی است . همه محدثین می نویسند : «**او از جانب خود روایات جعل میکند**» در واقع تصنیف او گواه بر این مدعاست . در باره ابن اسحق اگرچه امام مالک و بعضی دیگر از محدثین جرح کرده اند ، ولی او دارای رتبه و مقامیست که امام بخاری در رساله خود «جزء القراءة» با سند از او روایت نقل میکند و آنها را صحیح میدانند . در باره ابن سعد و طبری بحثی نیست ، اما جای

تأسف است که مستند بودن آن دو بر مستند بودن تصنیفات شان اثر چندانی ندارد. اینها خود شان شریک وقایع و جریانات نبوده اند، لذا آنچه بیان میکنند، از طریق روایت کنندگان دیگر بیان میکنند و بسیاری از راویان آنها ضعیف الروایه و غیر مستند هستند. علاوه بر این اصل کتاب ابن اسحق در هند موجود نیست ابن هشام کتاب ابن اسحق را بعد از ترتیب و تنقیح به شکل دیگر در آورد که امروزه موجود است، ابن هشام کتاب ابن اسحق را از طریق «زیاد بکایی» روایت کرده است، «بکایی» گرچه دارای رتبه و مقامی است، اما از معیار عالی محدثین پائین تر است. ابن مدینی استاد امام بخاری میگوید **او ضعیف است و من او را ترک کرده ام.** ابوحاتم می گوید: **او قابل استناد نیست.** نسایی میگوید: **او ضعیف است.** بیش از نصف روایات ابن سعد از واقدی گرفته شده است لذا روایات او همان مقام و اعتباری را که واقدی داشته است دارد.

در واقع گنجینه سیره، نمیتواند همپایه کتب حدیث باشد ولی آنچه از آن با معیار تحقیق و نقد محک زده شود، حقیقت و قابل استناد است (و برای همین است که الرصافی اثر خود را حل معمای بزرگ نام گذاری کرده است) در حدیث کلاً راویان مورد نقد و تحقیق اند که از آنها احکام شرعی ثابت می شوند بقیه روایات که در مورد سیره، فضایل و غیره اند، نیاز چندانی به نقد و بررسی ندارند. بسیاری از محدثینی هم وجود دارند که احادیث شان ضعیف دروغ موضوع و ضعیف است مثلاً حافظ در مستدرک، این حدیث را روایت کرده است که: «هنگامیکه حضرت آدم مرتکب خطا شد و از وی خطایی سر زد، به بارگاه خداوند عرض کرد: ای خدا! به میمنت و آبروی محمد (ص) خطایم را عفو کن. فرمود: چگونه محمد(ص) را شناختی؟ حضرت آدم گفت: نظرم بر پایه عرش افتاد که در آنجا چنین نوشته بود «**لا اله الا الله محمد رسول الله**» من از دیدن آن فهمیدم، نام کسی را که با نام خود همراه کرده ای، حتماً محبوبترین مخلوقات نزد تو خواهد بود، خداوند فرمود راست گفتی و اگر محمد نبود من ترا هم خلق نمیکردم.»

حاکم پس از نقل این حدیث اظهار داشته است: این حدیث صحیح است. علامه ابن تیمیه این قول حاکم را نقل کرده می نویسد: **صحیح دانستن حاکم، اینگونه حدیث را، مسئله ایست که ائمه حدیث آنرا انکار کرده اند و گفته اند: حاکم بسیاری از احادیث دروغ و موضوع را صحیح میگوید، همچنان حاکم در مستدرک، احادیث بسیاری آورده و آنها را صحیح گفته در حالیکه نزد علمای حدیث موضوع اند.**³³

همچنان الرصافی در معمای بزرگ در مورد احادیث دروغ شرح گسترده دارد: دروغ گویی راوی و اقدام وی به حدیث سازی و روایت است که دانشمندان حدیث پیرامون این مسئله و حدیث های ساختگی کتابهای زیادی دارند. که در اقدام راوی به چنین عملی دلایلی زیادی وجود دارد. تعصب مذهبی و وابستگیهای سیاسی وی که زاینده گسترش اسلام، در نتیجه فتوحات اسلامی در سرزمین های اطراف، و پراکنده شدن اعراب در این سر زمین ها از جمله آمیزش آنها با ایرانیان که خدمت گزاران (موالی) اعراب گشته، که اکثر راویان ویا بزرگان شان از میان آنها برخاسته اند، از جمله محمد بن اسحق، ولی نباید فراموش کرد که موالی شکست خورده اعراب و زیر دست آنها بوده، و همین مسئله آنها را به حدیث سازی و خرابکاری و ایجاد دو دستی و افشاندن تخم دشمنی و فساد و تفرقه در میان اعراب کشانید، دسیسه

³³ - «وَأَمَّا تَصْحِيحُ الْحَاكِمِ لِمِثْلِ هَذَا الْحَدِيثِ وَ امْتِثَالُهُ فِهَذَا مِمَّا انْكَرَهُ عَلَيْهِ ائِمَّةُ الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ وَقَالُوا انَّ الْحَاكِمَ يَصَحِّحُ احَادِيثَ وَ هِيَ مَوْضُوعَةٌ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَ اَهْلِ الْمَعْرِفَةِ بِالْحَدِيثِ وَ كَذَالِكَ احَادِيثٌ كَثِيرَةٌ فِي مَسْتَدْرَكِهِ يَصَحِّحُهَا وَ هِيَ عِنْدَ ائِمَّةِ اَهْلِ الْعِلْمِ بِالْحَدِيثِ مَوْضُوعَةٌ (کتاب التوسل 101 طبع المنار - تذكرة الحفاظ ذهبي، تذكرة حاکم).

های عبدالله بن سبا³⁴ و³⁵ گفته های او پیرامون علی بن ابی طالب و کوشش وی در گسترش آتش فتنه و نفاق در روز جنگ جمل شهره خاص و عام است.³⁶ و گفته های او پیرامون حضرت علی و کوشش او در گسترش آتش فتنه و نفاق در روز جنگ جمل شهره خاص و عام است که نیاز به شرح ندارد.

رفتار و کردار محمد (ص) در زمینه بهره گیری از نیرنگ و دروغ و دسیسه، هرگز انطوری راه اندازی نشده است که بنیاد راستی را بر چیند و آتش و خون را بمردم به ارمغان بیاورد چنانچه تاریخ مشعر است در جنگ بنی مصطلق و جنگ خندق که هر دوی آن از جنگ های تمام عیار بود که اگر به شیوه واقعی یک جنگ آغاز میشد کشتار های مهیب و بی جبرانی را بهر دو طرف جنگ ساری میساخت اما تاریخ شاهد است که با لطایفی که آن حضرت کار اندازی کردند نه تنها در جنگ بنی مصطلق بیش از ده نفر از طرفین کشته نشد بلکه خویشاوندی و نزدیکی عظیمی را که در آینده اسلام در شبه جزیره عربستان تاثیر فراوان داشت جا گذاشت و در جنگ احزاب که از نام آن پیداست اگر اسلام شکست میخورد باوجود تلفات بی شمار امروز نام اسلام در هیچ مناره ای بلند نمیشد و ما دیدم نه تنها جنگی واقع نشد بلکه ره کشای فتح مکه در دو سال بعد آن شد. لذا رفتار آنحضرت بنا به تذکر الرصافی نیز دقیقاً جهت تحقق اهداف وارمانهای عالی او برای بشریت بوده، لذا هیچگونه تعارض و تضادی با اصولی که آنرا آسمانی می نامید، نداشته، و همواره بر حق بوده، برای بررسی به شخصیت محمد (ص) نمیشود به حدیث استناد جست و بیشتر به قرآن باید مراجعه نمود و احادیث رسیده در این مورد را باید پس از گذراندن از صافی عقل و قرآن تنها آنچه را که در آن میماند قبول نمود و این دقیقاً همان هدفی است که مرا وا داشته است تا به تألیف این سطور بپردازم.

ابو نعیم، خطیب بغدادی، ابن عساکر، حافظ عبدالغنی و... ائمه حدیث و روایت بودند، ولی باوجود این در فضایل خلفا و صحابه احادیث ضعیف، بی تکلف روایت میکردند؛ علت آن این بود که، عموماً این مسئله شایع شده بود که احتیاط و شدت تحقیق فقط در احادیث مربوط به حلال و حرام باید عملی شود و علاوه بر آن در روایات دیگر فقط ذکر سلسله سند کافی است و نیازی به تحقیق و نقد و بررسی نیست. در موضوعات ملاعلی قاری مرقوم است:

« واعظی در بغداد این حدیث را بیان کرد: «روز قیامت خداوند متعال آنحضرت را (ص) همراه با خود بر عرش می نشاند.» چون امام ابن جریر

34 - عبدالله بن سبا یهودی ای بود که در روزگار عثمان اسلام آورد و آنگاه به گردش در حجاز سپس بصره و شام و کوفه پرداخت که مردم را گمراه سازد ولی شامیان او را بیرون راندند و او به مصر شد و در میان مصریان ماندگار گشت و به ایشان گفت: شگفتا که برخی میگویند عیسی بدین سرای باز خواهد گشت ولی باور ندارند که محمد باز گردد. او با اینکار نهاد «بازگشت» را پایه گذارد و مردم از او پذیرفتند و پس از آن به ایشان گفت هر پیغمبری را جانشینی است و علی جانشین محمد است. کی ستمگار تر از آن که سفارش پیغمبر خود (ص) را بکار نبرد و جانشین او را بر کنار سازد. عثمان کار ما سار فرمانروایی به ناراستی و نا درستی بر گرفته است. برای پاس داشتن اینکار از جای بر خیزید و فرمانداران خود را نکوهش کنید و فرو کوبید. ... این مرد سراسر شهر مدینه را و سرزمین های اسلامی را زیر چتر آوازه گری خویش در آورد. او هعمال تحریبگرانه خود را در میان مردم می چرخاند(رک: تاریخ الکامل، نوشته ابن اثیر، 4/16931699)

35 - عبدالله بن سبا شخصیتی است ساختگی که وجود خارجی نداشته و ساخته و پرداخته روایت ساز معروف سیف بن عمر تیمی است که تقریباً همه سیرت نویسندگان و روایان حدیث متفقاً گفته های وی را ضعیف و غیر قابل اعتماد دانسته اند، ولی متأسفانه این موضوع بر بسیاری از محققین از جمله شخص معروف الرصافی پوشیده مانده است. جهت کسب اطلاع بیشتر نسبت به این موضوع به کتاب تحقیقی جالب مرتضی شریف عسکری (عبدالله بن صباح مراجعه شود. «مترجم کتاب شخصیت محمدی» پاورقی، ص، 64)

36 - به جنگ جمل مراجعه کنید "الکامل ابن اثیر"، از، ص، 1778 الی 1842 جلد 4/ از دردناک ترین رویداد های سال سیو ششم هجری که در تاریخ اسلام مانند لکته ننگ بزرگی از آن سبب باقی ماند که از اثر فتنه یکنفر خائن (عبدالله بن صباح یهودی به دامن اسلام رسید و اکثر سرداران اسلام در این جنگ کشته شدند.

طبری این را شنید ، شدیداً نا راحت شد و بر دروازه خانه خود این جمله را نوشت « برای خدا هیچ همنشینی نیست» مردم عوام بغداد بسیار ناراحت شدند و آنقدر بر خانه امام سنگ زدند که دیوار ها فرو ریخت.»³⁷

امام بخاری و مسلم، باوجود خلوص و علاقه ای که به انحضرت (ص) داشتند و احدی از ایشان در فن حدیث ماهر تر و صادقتر نبودند هرگز در باره فضایل و مناقب روایات مبالغه آمیزی چون بیهقی، ابو نعیم، طبرانی و غیره وجود نداشته است و در روایات شان آثاری از آنها نیست و این قسم احادیث که در نسائی، ابن ماجه، ترمذی و غیره یافت میشوند، در صحیحین وجود ندارند، از این قضیه ثابت میشود که هر قدر رتبه نقد و تحقیق بالاتر رود، از روایات مبالغه آمیز کاسته میشود.

2. کتابهای را که متقدمین در باب سیرت نوشته اند، متأخرین روایاتی را که از آنها نقل کردند بنام آنها نقل نمودند، و بنا بر مستند بودن خود شان، مردم تمام روایات آنها را معتبر دانستند، و چون اصل کتابها برای شان میسر نبود، لذا نتوانستند در مورد روایان، تحقیق و بررسی کنند در نتیجه این روایات در تمام کتابها وارد شدند. عاقبت و سر انجام این «تدلیس» این شد که مثلاً، راویانیکه در واقدی مذکور اند، عموماً مردم آن را غلط میپندارند، ولی همان روایات هنگامیکه بنام ابن سعد نقل میشوند، آنها را معتبر میدانند حالانکه ابن سعد اکثر روایات را از واقدی نقل کرده است.

3. اصول و قواعدی که در باره روایت تهیه شده بودند، در باره احادیث مربوط به صحابه، در بعضی مواضع چار چوب این اصول و قواعد بکار گرفته نشده است، مثلاً طبق اصول روایت، برای روایان، مراتب مختلفی وجود دارد. بعضی از روایان بر بعضی دیگر دارای هوش تیز حافظه قوی و فهم دقیق و تیز بینی صائب است در حالیکه در بعضی دیگر این اوصاف متوسط و ضعیف میباشد و این فرق در صحابه ها نیز یافت میشود، حضرت عایشه (رض) بروایت عبدالله ابن عمر و حضرت ابوهریره، حضرت عبدالله ابن عباس بروایت ابوهریره بر همین اساس انتقاد میکردند چنانکه قبلاً ذکر شد. هر گاه در بین دو روایت تعارض پیش آید بهتر خواهد بود تا شأن و مرتبه راوی مورد دقت قرار گیرد مثلاً روایت حضرت عمر را که در مقابل آن روایت یک نفر اعرابی در تعارض واقع گردد راوی ای که مرتبه بالاتر دارد و از فهم و استدلال بهتر بهره دارد مورد قبول و دقت قرار می گیرد. اما باوجود آن بعضی از محدثین با این قول نیز روی اطمینان نشان نمیدهند و هر گز وصف عدالت را بخواص و مقربین اختصاص نمیدهند چنانچه قول مازوری را مخالفت کرده اند.³⁸ همچنان محدسان روایت خورد سالان را نیز ساقط از اعتبار میدانند (مخصوصاً روایت حدیث فقوی در آنهاکه روایتش مقبول نیست).

حقایق فلسفی قرآن :

37 - فروغ خاودان، ص، 49 رک، موضوعات ملا علی قاری طبع دهلی، ص، 13
38 - ابن حجر در مقدمه اصابه «صفحه 11/10 این قول او را نقل کرده است: لسننا نغنی الصحابة عدول، کل من راه «صلی الله علیه و سلم» یوماً ما او زاره لماً ما او جتمع به لغرض و انصرف عن کتب و ائمان معنی به الذین لازموه و عزروه و نصره و اتبعو النورالذی انزل معه اولئکهم المقلحون.

این مقوله که تمام صحابه عادل اند، بر هر شخصی که بطور اتفاقی رسول کریم (ص) را دیده و یا برای هدفی با ایشان ملاقات کرده و سپس فوراً بر گشته است، صدق نمیکند، بلکه کسانی مد نظر هستند همواره در خدمت رسول اکرم (ص) بوده و ایشان را یاری و کمک کردند و از آن نوری پیروی کردند که بر ایشان نازل گشته بود، بنا بر این همین افراد رستگار اند.

قرآن کتاب است که اساساً عمدتاً دینی است ، نه فلسفی ، ولی بهمه گونه مسائلی که بین دین و فلسفه و علم اشتراک دارد قسمی که در فصول و قسمت های گذشته به آن پرداخته ایم می پردازد که این مسائل لاجرم در زمینه های مفاهیمی چون خدا و عالم ، روح و بدن ، خیر و شر ، بود و نمود ، حقیقت یا مجاز ، جواهر و اعراض سر آغاز و سرنوشت انسانها ، صواب و خطا، زمان و مکان ، ثبات و تحول ، ابدیت و بقای روح بحث ها و بیاناتی دارد.

قرآن با استفاده شایان از تشبیه و استعاره ، مفاهیم ذاتاً پیچیده را بصورت ملموس و مجسم را در حالی تازگی و طراوت میبخشد که در هر عصر و زمانی فهم آن با مسائل پیچیده علمی ره گشا میباشد. قرآن پیامهای خود را که سرشار از حکمت و پند است گاه به تفصیل و روشنی بیان شده و بخشی دیگر را به کنایات و رمز و راز برگزار میسازد. نادیده گرفتن آیاتی که مربوط به محکومات میشود و کندو کاو در مورد متشابهات خیره گی پنداشته میشود ، چه هیچکس یارای آنرا نخواهد داشت که بجز خداوند به تاویل آن دانا باشد .

حق خداوند و صفات او از نگاه قرآن:

خداوند وجود متعال یا حقیقت اعلی یا حق است» ذالک بان الله هوالحق وان ما يدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلی الکبیر»³⁹ قرآن در آیه 115 سوره بقره ، سوره انعام ، آیه 62، سوره طه آیه 11؛ لقمان، آیه 30؛ سجده آیه 2؛ الرحمن، آیه 27 و اخلاص ، آیه 2، خداوند را اسرع الحاسبین ، حی ، قیوم، علی، کبیر، حق، ذوالجلال و صمد و متعال میخواند . ما نمیتوانیم کمال و جمال او را در یابیم و دلیل متعال بودن خداوند همچنین است که فراتر از مرز های زمان و مکان و محسوسات بوجود آید وجود داشته است که ما در قسمت های گذشته به آن اشاراتی صریح داشته ایم . او ذاتی است که در انفس و هم در افاق وجود دارد.

1. عقل گرایی در اسلام:

عقل گرایی دینی

مبحث عقل گرایی دینی در تاریخ اندیشه، پیشینه ای بس طولانی دارد ؛ کلام و نیز فلسفه اسلامی دو نمونه بارز این گرایش است. اندیشمندان اسلامی در این باب از دیگران گوی سبقت ربودند و در این راه بسی اندیشه سوختند و قلم زدند . دفاع عقلانی از دین امروزه از مباحث خرد سوز فیلسوفان دین به شمار می آید. نگاه به عقلانیت دین از دیدگاه وحی، ساحتی دیگر و نگره ای خاص است که محور بحث قرار گرفته است.

2. فراخوان قرآن به تعقل:

در قرآن کریم الفاظی که ناظر به انواع ادراکات است فراوان بوده، از مرز بیست تعبیر می گذرد؛ تعبیراتی از قبیل: عقل ، فکر، یقین، لب، حکمت، تدبیر، خبره، شهادت، ظن، حسابان، شعور، نظر ، ذکر، عرفان، فهم، فقه، درایه، رأی، زعم، حفظ، علم و بصیرت . هر یک در این واژه ها معنا و استعمال خاصی دارد . برخی از آنها در مورد ذات حق سبحانه به کار نمی روند؛ زیرا به نحوی با ماده سر و کار دارند . ولی بعضی دیگر نظیر واژه های علم

³⁹ قرآن مجید آسوره ، لقمان ، آیه 30

یا خبره، بر ذات واجب نیز اطلاق شده اند؛ زیرا در ذات معانی آنها نقصی وجود ندارد: «والله بكل شیءٍ علیم» [نساء 75]، «والله بما تعملون خبیر» [بقره 234]. علاوه بر این، قرآن به گونه‌ها و اسالیب متعدد و متنوعی انسان را به تعقل، تدبیر و تفکر دعوت کرده است: «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون» [زمر 9]. قرآن انسان‌هایی را که با تأمل و تفکر به نظریات و آرای مختلف گوش فرا داده، بهترین آنها را انتخاب می‌کنند، هدایت یافته و صاحب عقل ناب و خالص می‌داند: «فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب» [زمر 18]. گاه قرآن شریف خود برای اثبات امری، استدلال و برهانی منطقی اقامه می‌کند؛ فی المثل وحدانیت خدا را این گونه مبرهن می‌کند: «لوکان فیهما الهة الا الله لفسدتا» [انبیاء 22]. نقل احتجاج از انبیاء پیشین، از دیگر موارد عنایت این کتاب سترگ بر امرتفکر است. در مواردی نیز از مخاطبان خود مطالبه دلیل می‌کند: «أله مع الله قل هاتوا برهانک ان کنتم صادقین» [نمل 64]. و در برخی موارد تنبیه و توجه به امور دقیق و فراحس را رهین تفکر و تعقل می‌داند. «کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون» [بقره 73]، «افلا بتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» [محمد 24]. همچنین تشویق به تأمل و نظر در امور تکوینی از دیگر موارد اهتمام قرآن به امر اندیشیدن است: «افلّم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها و زیناها...» [ق 6].

اینها و ده‌ها و صدها مورد مشابه دیگر [1] همه و همه نشان‌دهنده تأکید و اهتمام فراوان و قابل ملاحظه این کتاب الهی به علم، تعقل و تفکر است. پس قرآن فراخوانی است به جهان پر نور عقلانیت و فرار از تاریک خانه جهل. حیات انسان از آن جهت که حیاتی انسانی است، مبتنی بر عنصر فکر است. لذا هر اندازه که این عنصر در فرد یا اجتماع قوی‌تر باشد، حیات آنها انسانی‌تر خواهد بود. و هر چه حظ فرد یا جمع از این رکن رکین و سنگ بنای بشری کاسته گردد، به حیوان و دون آن، نزدیک‌تر خواهد بود. از سوی دیگر، چون قرآن آنان را بدین امر فرا خواند و شیوه‌ای که قرآن ارائه داده اقوم است، لذا طریق تفکر طریق استوارتر خواهد بود که «ان هذا القرآن یرهدی للتی هی اقوم» [اسراء 9]. و این طریق نیز مبین و مستقیم و روشن است که فرمود: «قل جاءکم من الله نور و کتاب مبین یرهدی به الله من التبع رضوانه سبیل السلام» [مائده 16]. البته مشروط به آنکه انسان در صدد رضوان حق و سبیل سلام باشد.

3- منابع تعقل :

با اندک تأملی در این گونه آیات به دست می‌آید که موضوع و متعلق «تفکر و تعقل» اموری متنوع و گوناگون است؛ نظیر معاد: «فیحیی به الارض بعد موتها ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون» [روم 24]؛ قرآن: «انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون» [یوسف 2]؛ توحید: «اف لکم و لما تعبدون من دون الله افلا تعقلون» [انبیاء 68]؛ تاریخ: «فاقص القصص لعلکم یتفکرون» [اعراف 172]؛ امور تکوینی و آسمان‌ها و زمین: «هو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی وانهاراً... ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون» [رعد 3]؛ ملکوت: «اولم ینظروا فی ملکوت السموات و الارض» [اعراف 185]؛ نبوت: «قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تنفکروا ما بصاحبکم من جنه» [سبأ 46]؛ احکام: «یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس... لعلکم تتفکرون» [بقره/24]؛ تسخیر امور برای انسان: «سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامرہ ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون» [نحل 12]

« ایوداحدکم ان تکون له جنه من نخیل ... لعلمک تفکرون » [بقره 266]؛ و امور اجتماعی :
« و من ایاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون » [روم
21].

منابع تعقل از دیدگاه قرآن:

منابع تعقل از دیدگاه قرآن، ساحات‌یست که اهم آنها عبارت از : امور اعتقادی یا مدعیات نظری دین، که مربوط به امور تشریحی یا مدعیات عملی دین که تاریخ، جامعه شناسی و طبیعت را در بر میگیرد. آنچه که در قلمرو عقلانیت در قرآن شریف مطرح شده است، مسائل و مباحثی است که در مورد خدا، وحی و نبوت می‌باشد؛ یعنی سه اصل اصیل و بنیادین دین و سه رکن رکین حیاتی و مشترک میان ادیان آسمانی. دیگر : تعقل در راستای خاصی قرار دارد. لذا قرآن آنطور که در جهان بینی قرآن صراحت دارد انسان را در کلیه شؤون حیات به تفکر و تدبر فرا میخواند تا از آن طریق به آیه های از حکمت و پند در تکوین و التزامی که در طبیعت مخلوق خداوند است به نیکی پی بریم و راه صواب در پیش گیریم . بنابراین نگرش آیه های قرآن و پرداختن به آن ما را در کشف حقایق و امور قادر میسازد.

4. عقلانیت دعای دینی :

در عنوان فوق دو عنصر وجود دارد؛ یکی عقل و دیگری دین. اولی از دسته امور معرفت شناختی می‌باشد که به توسط آن شناسایی ذات استکمال می یابد و دومی به مباحث دین‌شناسی ارتباط دارد که پیروی از دین چه مسئله را میتواند برای شخص مؤمن گره کشای باشد این دو عنوان با تقارن همدیگر میتواند فلسفه دینی را به وجود بیاورد. که پرداختن به آن راه طولانی ای در پیش دارد.

دین چیست؟

دین در لغت به معنای جزاء ، عادت و شأن، عبادت ، طاعت، حساب، قهر، حکم، سیره، تدبیر، قضا، ورع، معصیت، ذلت ، ملت ، توحید و اکراه آمده است .⁴⁰ اما دین در اصطلاح، گاه به معنای مجموعه قوانین و آداب و احکام و شرایع به کار رفته است و گاهی امور اعتقادی به آن افزوده می‌شود.⁴¹ به عبارته دیگر، دین هم شامل گزاره‌های توصیفی و هم گزاره‌های ارزشی است. افزون بر این، این گونه امور از یک سلسله میانی و پیش‌فرض‌هایی استفاده می‌کند و نیز لوازمی بر آنها به طور منطقی مترتب می‌شود که می‌توان آنها را نیز در محدوده دین گنجانند .

عقل چیست؟ معنای لغوی عقل عبارت است از : بستن پای شتر، و در اصطلاح عقل به معنای نیروی مدرکه ای صور و معانی ایست که توسط ساختمانهای حسی ای که در بدن پالایش می یابد قابل فهم و درک میگردد. اما به معنای متعارف آن عبارت از روشی است که با استمداد از استدلال ، نقل تاریخی و تجربه حاصل میگردد یا اینکه خود بدیهی می‌باشد.

40 - منتهی الأرب ، کتابخانه نسائی 402/2/1.

41 - تفسیر نمونه،

بررسی استقرایی آیات قرآن شریف ما را به این نکته سودمند متوجه می‌سازد که در قرآن کریم چهار نوع گزاره وجود دارد. گزاره‌های عقلی یا فلسفی نظیر « لوکان فیهما آله الا الله لفسدتا» [انبیاء 22]، گزاره‌های تجربی مانند «الله الذی ارسل الریاح فتثیر سبحاناً فسقناه الی بلد میت» [فاطر 9]، گزاره‌های نقلی و تاریخی چون «لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للساتلین» [یوسف 7] و گزاره‌های ارزشی مانند «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون» [بقره 183]. پیداست که این گزاره‌ها برخی توصیفی و بعضی ارزش‌اند؛ بر این اساس، دفاع عقلانی دین به تناسب نوع و سنخ گزاره‌ها، روشی خاص می‌طلبد. از همین روی باید از روش‌شناسی علوم عقلی، نقلی و تجربی بهره‌گیر؛ پس کلام دفاعیه با استفاده از روش‌شناسی مناسب به تبیین و دفاع معقولانه از گزاره‌های ارزشی صورت گیرد که ما در فوق به این کار دست یازیدیم فقیه عهده دار استنباط احکام از منابع شرعی است؛ به تعبیر دیگر فقه باید استناد حکمی از احکام الهی را بر اساس اصول و ضوابط استنباط به منابع فقهی نشان دهد، ولی کار به همین جا ختم نمی‌شود. بعد از آنکه ثابت گردید این حکم از احکام الهی است [ثبوتاً یا اثباتاً]، باید نشان داد که این احکام صوابند. این جاست که کلام و فلسفه فقه می‌تواند راه‌گشا باشد.

وظیفه متکلم اولاً نخست بازشناسی گزاره‌های دینی است، آنگاه دفاع در برابر شبهات، نقدها و ایرادهای خصم و در نهایت، حمله به دیدگاه‌های رقیب. لذا نباید همیشه به دفاع بسنده کرد و حالت انفعالی به خود گرفت. ثانیاً حمله یا دفاع باید به گونه‌ای باشد که هر یک ما را گامی به جلو برد. یعنی با هر عملیاتی خود را در موقعیت و وضعیتی بهتر و پیشتر از مرحله قبل قرار دهیم، نه اینکه در جا زده یا عقب گرد کنیم. ثالثاً باید از تجربه‌های تلخ و شیرین گذشته خود جهت اصلاح جریان فکری استفاده کنیم، تا ضمن تقویت نقاط مثبت، جهات منفی را جبران کنیم. رابعاً، چشم خود را بر نظریه‌های بدیل و رقیب کاملاً باز کرده، اگر پیام مثبتی در آن بود با شهامت آن را اتخاذ کرده و از آن سود ببریم. بررسی جریان تاریخی عقلانیت دین، مبحثی مستقل است. تنها اشاره می‌شود که گفته‌اند عقل‌گرایی در جهان اسلام از آن معتزله است؛ استدلالی کردن ایمان در اوائل قرن دوم به عنوان یک حرکت فکری، موجب پیدایش مذهب اعتزال شد.⁴² برخی از اندیشمندان را عقیده بر آن است که دامنه عقل‌گرایی به زمانی قبل از معتزله باز می‌گردد.

می‌گویند کتاب و سنت خود برخوردی عقلانی با اصول دین دارند.⁴³ در قرن اول، اصحاب حدیث و صحابه که از حضرت عثمان (رض) خلیفه سوم اسلام پیروی میکردند از بحث‌های عقلی ایکه منجر به ایجاد تفرقه در اسلام میشد جلو گیری میکردند. آنها اصولاً معتقد بودند به ظواهر کتاب (قرآن) و سنت (کردار و گفتار پیغمبر، ص، استناد کرد. چنانچه زمانیکه فلسفه کلامی در جهان اسلام ظاهر میگردد ایجاد تشنت و پراگندگی و فرقه‌گرایی نظیر معتزله، قرمطیه، روافض و غیره جهان اسلام را از وحدت کلمه بیرون کشید و جنجال‌های شیعه و سائر اندیشه‌های که بعد از صدر اسلام، جهان اسلام را به پارچه‌ها تقسیم نمود که در همان وقت نیز دست‌های پشت پرده دشمنان اسلام و ایادی شان به این مسائل می‌پرداختند... که نتیجتاً به مکتب‌های کلامی فلسفی چون معتزله، اشعریه طحاویه، ماتریدیه، ظاهریه، اخوان الصفا، و غیره منتهی شد. به این ترتیب، دو جریان

42 - ر.ا. نیکلسون، عرفان و عارفان مسلمان، ترجمه اسدالله آزاد، دانشگاه فردوس، ص 46؛ م.م. شریف، تاریخ فلسفه در اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 315/1.

43 - منطق و معرفت در نظر غزالی، امیرکبیر، ص 322.

عقل‌گرایی و نص‌گرایی در تاریخ اندیشه اسلامی پدید آمد و به گونه‌های مختلف ادامه یافت. در غرب نیز به سه رهبرد اساسی نسبت به معرفت دینی بر می‌خوریم؛ عقل‌گرایی، ایمان‌گرایی و عقل‌گرایی انتقادی. دکارت و اسپینوزا از سردمداران جریان نخست، کی‌یرکه گارد ویتگنشتاین از پیشگامان نحله دوم و کانت منادی نظریه سوم است.

آیا تعقل در قرآن بدیل دارد؟

در کتاب الهی به جز معرفت عقلی با سه نوع معرفت دیگر مواجهیم:

- 1- معرفت حسی: «جعل لكم السمع و الابصار و الفأئده لعلکم تشکرون» [نحل 78]. نظیر این بیان در قرآن شریف در چهار مورد دیگر تکرار و در پایان به دو مسأله شکر و مسؤولیت اشاره شده است. بنابراین شناخت حسی از جمله نعمت‌های مهم الهی است که باید بر آن شاکر بود و از آن در جهت انجام تکالیف الهی بهره جست. احساس، طریقی است برای کشف خواص اشیای جزئی، ولی توقف بر آن شایسته نیست. بلکه حس معبر است که می‌تواند انسان را به کمک عقل و موهبت به امور فراحسی رهنمون شود. چنانکه فرمود: «افلا یرون، افرء یتم، الم تر، افلاتبصرون» و به دنبال آن معارف عقلی را بیان داشت.

2- معرفت الهامی: خدای سبحان فجور و تقوا را به نفس الهام کرد و «نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها» [الشمس 7-10]. فجور و تقوا از سنخ علوم عملی و ارزشی بوده که مربوط به بایدها و نبایدها، خیر و شر و حسن و قبح است. بر اساس آیه شریفه فوق، انسان از طریق الهام الهی (مواهب) بایسته‌ها و نبایسته‌ها را دانسته، سینه و قلبش مهبط لطف او می‌شود و راه عرفان پر پیچ و خم را که همه اش شور و اشتیاق سرچشمه از مواهب ربانی است به پیش می‌رود و مراد از نظری بودن دین همین عرفان متعارف است که انسان را بجا‌های آشنا می‌سازد که در حد بیان تصور نمی‌آید و همه اش نتیجه مواهب می‌باشد؛ «فاقم وجهک للذین حنیفاً فطرت الله التي فطر الناس علیها» [روم 20].

3- معرفت شهودی: قرآن مجید در مواردی از این نوع شناخت با صراحت سخن می‌گوید: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض» [انعام 75]. نشان دادن و ارایه عالم ملکوت به انسان، تنها از راه علم شهودی و نه حصولی میسر است؛ «و اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریبتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم فالوا بلی» [اعراف 172].

خدای متعال در عالم انسان‌ها را بر نفس خودشان شاهد گرفت و نفسشان را مشهود آنها قرار داد. آن‌گاه بلافاصله از آنها پرسید: آیا من رب شما نیستم؟ همه گفتند: آری؛ جالب آنکه فرمود: «الیس لکم رب»؛ بلکه به من اشاره کرد. بنابراین شهود نفس، عین شهود ذات می‌باشد؛ چنانکه فرمود: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»؛ یعنی معرفت نفس عین معرفت رب است نه اینکه بین آن دو ارتباط لزومی برقرار باشد. به بیان فلسفی، یافتن معلوم از آن جهت که عین الربط است، عین یافتن ربط و مربوط است و به تعبیر قرآنی یافتن فقر از آن جهت که فقر است، عین یافتن غنای غنی است «یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید» [فاطر 15].

نتیجه آنکه معرفت شهودی هر چند معرفتی شخصی و غیر قابل انتقال است، اما میان معارف، برترین و اشرف آنهاست. بنابراین انسان شناخت حسی دارد تا برای گذران امر

دنیا به خصایص اشیای محسوس نایل شود و از معرفت عقلی نیز بهره‌مند است تا به امور کلی مادی و غیر مادی دسترسی یابد؛ همچنین ملهم به ادراکات عملی است تا با تشخیص مصالح و مفاسد متذکر شود. برتر و والاتر از همه، معرفت شهودی است که پروردگار عالم آن را به خلیفه خود عطا کرد و آن را بهترین وسیله برای عرفان خود قرار داد. بنابراین خدای سبحان انسان را به انواع معارف و مشاعر تجهیز کرد؛ «لئلا یکون للناس علی الله حجة» [نساء 165].

4. **روش تعقل کدام است؟** تعقل و تفکر اموری روش‌مندند، ولی در باب نوع روش، نظریه واحدی وجود ندارد. می‌دانیم که در منطق کلاسیک، علم به دو قسم تصور و تصدیق تقسیم می‌شود. فارق اساسی این دو حکم است. اگر میان معارف تصویری و معارف تصدیقی کندوکاو کنیم، در می‌یابیم همه در عرض یکدیگر نیستند؛ بلکه ارتباطی طولی، ترتیبی، زایشی و جهشی منطقی بین آنها وجود دارد.

این سلسله بالا رونده نمی‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد و سرانجام بر بالین معارف اولیه و بدیهی آرام خواهد گرفت. بنابراین ادراکات چه تصویری و یا تصدیقی، به دو قسم بدیهی و نظری تقسیم می‌شوند چه شک کنیم، در این شکی نیست که واقعیتی برای ذهن موجود است. نیل به آن واقعیت از طریق استدلال ممکن نیست مگر با توسل به قضایای بدیهی اولی که آنها غیر قابل شکلند. فکر از راه چیدن آنها و با استفاده از قواعد منطقی چه از نظر ماده و یا صورت به نتایج نظری مجهول می‌رسد و این اموراز وجه نظری با عقل ترکیب دارد.

در معرفت‌شناسی معاصر شیوه‌ای دیگر پیش رو می‌نهند. معرفت‌شناسان [10] با انتقاد از مسلک میناگرائی، مشرب انسجام گرائی و بازگشت به پیش‌فرض‌ها را پیشنهاد می‌دهند. اینان ملاک صدق و صحت قضایا را انسجام و هماهنگی درون آنها و تکیه بر اصول مفروض مشترک تلقی کرده‌اند، نه ابتدای بر بدیهیات را؛ نظیر هندسه اقلیدسی که تمام ادله و مسایل آن متکی بر اصول پنجگانه اقلیدسی است. هندسه اقلیدسی متکی و مبتنی بر پذیرش آن پنج اصل است که صحت آنها مفروض گرفته شده است و مادامی که پیش‌فرض بدیل و دستگاهی رقیب که مرجع باشد، پیشنهاد نشود، هندسه اقلیدسی تلقی به قبول خواهد شد.

این مقال را مجال نقد و گزینش نیست؛ تنها در صدد پاسخ به این سؤالیم که آیا می‌توان از آیات قرآنی، مؤیدی به سود یکی از این دو نظریه یافت؟ به آیه ذیل توجه کنید: «ولو شئنا لرفعنا بها و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هویه فمئله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا فاقصص القصص لعلهم یتفکرون» [اعراف 177].

بر اساس روایات و کلمات مفسران، این آیه در باب مردی است به نام بلعم باعور. او را نخست مورد عنایت خاص الهی بود. تعبیر «فانسلخ» نشان می‌دهد که خدای سبحان، آیات خود را در او نفوذ داد و در جان او نشانند؛ اما او ناگهان سیر خود را منحرف کرد و از جمله گمراهان شد. ریشه اصلی انحراف را قرآن در «اخلد الی الارض و اتبع هویه» پی‌جویی می‌کند. او که عالم بود، آن‌چنان به لذات دنیا چسبید و عطش نامحدود دنیاپرستی چنان او را فرا گرفت که قرآن او را به سگ هار تشبیه می‌کند که بر اثر بیمار هاری، به حالت عطش کاذب مبتلا شده است و با هیچ چیز سیراب نمی‌گردد. لذا چنین انسانی با آن مقامی که داشت به علت تکذیب آیات الهی و اتباع هوای نفسانی از گمراهان شد و جهنم او را بلعید. در پایان این آیه شریفه، تشویق به تفکر در این قصه

شده است تا برای دیگرانی که شرایطی مشابه دارند، عبرت باشد و از آن پند گیرند.

5. عقلانیت دعاوی دینی

در قرآن شریف به آیات فراوانی برمی‌خوریم که در آنها با تعبیر « من آیاته » مواجه می‌شویم. موضوع و متعلق « آیه بودن » از دیدگاه قرآن، بسیار متنوع و گسترده است؛ از طبیعت گرفته تا امور انفسی و خلاصه تمام ماسوی‌الله را شامل می‌گردد. در قرآن بیش از 350 آیه وجود دارد که چنین مفادی را در بردارد؛ نظیر: « کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم ینتقون » [بقره 187]، « و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السننکم » [روم، 22]؛ « و من آیاته منامکم باللیل و النهار و ابتغاءکم من فضلہ » [شوری، 29] « و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فیهما من دابة ».

بنابراین دعوت قرآن و نیز روایات به تدبیر، تفکر و مطالعه آیات الهی از جهت آیه بودن آنهاست؛ گرچه اندیشه در باب طبیعت و غیر آن خود مفید و ارزشمند است.

آیه به معنای نشانه و علامت است و همواره به امری بیرون و فراتر از خود اشاره دارد. معرفت آیه ئی به معنای عبور معرفت‌شناختی از نشانه به صاحب نشانه می‌باشد.

شناخت آیه‌ای سهم مهم و بسزایی در معارف بشری دارد. شناخت امور حسی و غیر حسی از طریق علائم محسوس آن مسأله‌ای عادی و روزمره است. از علوم تجربی گرفته در روان‌شناسی از علائم رفتاری به ویژگی‌های روانی پی‌می‌برند، در جامعه‌شناسی از داده‌های رفتار جمعی، علل آن به دست می‌آید، همچنین در علوم پایه از قبیل فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی کاربرد فراوانی از این مدل می‌توان یافت. تا رفتارهای روزمره زندگی می‌توان ده‌ها و صدها مصداق و نمونه و مؤید بر این اصل یافت. ویلیام اکام⁴⁴ از کشیشان و فلاسفه معروف قرون وسطی، اصلی پیش رو نهاد که « امری موجود است که یا محسوس من باشد یا لازمه محسوس من؛ والا باید آن را از صفحه وجود محو کرد ». بر این اساس به « استره اکام » معروف شد. وی تیغ برکشید و امور فراوانی را از صفحه هستی خارج کرد؛ زیرا با اصل فوق هم‌خوان نبود. استدلال از راه آیه، خود به دو نحو است: اول: استدلال از راه آثار و علائم حسی بر امور محسوس؛ دوم: استدلال از طریق نشانه‌های حسی بر امر غیر حسی.

هر دو استدلال از سنخ معرفت آیه‌ای است و مورد پذیرش همگان از جمله غربی‌ها قرار دارد. البته به این نکته باید توجه داشت که اعراب جاهلی میان خلق و تدبیر تفاوتی قائل بودند؛ آنها خلق را به خدا و تدبیر را به ارباب اصنام نسبت می‌دادند؛ از این رو بت‌ها را پرستش می‌کردند، تا نزد خود شفیع شان شوند. آیات فراوانی در این باب نازل شد تا بیان دارد که آفرینش و تربیت هر دو خاص خداست. از این رو آیات از خلقت اشیا و تکوین انسان آغاز و در ادامه به تدبیر امور اشاره کرد: « و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السننکم و ألوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین » [روم، 22].

« و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون » [روم، 20]. چنانکه در جای جای سخن وحی تعابیری همچون « یتفکرون »، « یعقلون » و « یذکرون » را می‌توان مشاهده نمود. لذا انتقال از آیه به صاحب آیه تنها به مدد تعقل و تفکر فراهم می‌آید. پس خلق و تدبیر دو امر ممزوج بوده، نه مفروق و فاعل هر دو یکی است.

44 - آلبرت آوی، سیر فلسفه در اروپا، مترجم دکتر علی اصغر حلی، 250/1، هنری توماس، بزرگان فلسفه، مترجم فریدون برده‌ای، ص 16.

ابراهیم (ع) بر بطلان ربوبیت کواکب و ماه و خورشید از راه آثار حسی آن استدلال کرد. افول و غیبت آنها از انسان، خود دلیل بر مدعاست: « کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین ، فلما جن علیه اللیل رای کوکباً قال هذا ربی، فلما اقل قال لاحب الافلین» [انعام، 57-79].

در باب شناخت آیه‌ای، تفاسیری چند مشاهده می‌شود که در این مقال به همه آنها اشاراتی خواهد شد.

6. تفسیر بر پایه استنتاج علمی:

علوم به عنوان مجموعه مسائل هدفدار و روش‌مند، در تاریخ دراز آهنگ خود، دچار تحولات وسیعی شده است، و لکن ارکان و مراحل آن همیشه بر این سبک و سیاق بوده است: فرضیه، آزمون و قانون⁴⁵.

دانشمند علوم طبیعی بر اساس مشاهدات علمی و انس ذهنی حاصله، به فرضیه‌ای (گمانه) دست می‌یازد. وی فرضیه خود و دیگر فرضیه‌های رقیب را به آزمون می‌گذارد تا توان تبیین علمی آنها را بیازماید. گام مهم در این زمینه ارزیابی میزان احتمالات است تا بر اساس آن فرضیه‌ای قبول، رد یا تعدیل گردد. میزان احتمال در ارائه نظریه، تأثیر تام و تمام دارد، به گونه‌ای که اگر معلوم شد احتمال قابل توجهی وجود دارد که مشاهدات آن مؤید فرضیه دومی می‌باشد، در این صورت، فرضیه اول رد یا تعدیل می‌گردد یا لافل از تبدیل شدن به نظریه محروم می‌ماند. ولی اگر میزان احتمال به حدی کم باشد که در عمل نادیده گرفته شود، فرضیه نخست از آزمون سربلند و پیروز بیرون آمده، نظریه علمی محسوب می‌شود.

مدل روش استقرائی مبتنی بر احتمالات یا روش شناخت آیه‌ای، در مورد ذات واجب، قابل تطبیق می‌باشد⁴⁶، می‌توان با مشاهده کوه و در و دشت آسمان و زمین به نظری بس عمیق پی برد و آن را گواه بر مدبری بس نکته دان و نکته سنج و خبیر و توانا گرفت. البته فرضیه‌ای دیگر می‌توان ابراز داشت و آن اینکه نظم مشهود در پاره‌های خلقت، بدون دخالت قادری توانا و صرفاً بر اساس تصادف و صدفه تحقق یافته است؛ مثلاً نظم منظومه شمسی که حاصل صدها و هزاران اجزا و ارتباطات است با احتمالی که برای نشان دادن آن، نیاز به کسری با مخرج بسیار زیاد است، اتفاق باشد. ولی تنها توجه به مثال ذیل امر را تا حد زیادی واضح و روشن می‌کند:

می‌دانید حروف فارسی از نظر نوشتن بعضی (مانند ب) به چهار صورت (ب، ب، ب و ب) نوشته می‌شود و بعضی (مانند و) به دو صورت (و، و) و مجموعاً بیش از یکصد شکل پیدا می‌کند و ما عجالتاً یکصد شکل حساب می‌کنیم. فرض کنید ماشین تحریر ما نیز همین یک صد صورت را داشته باشد. احتمال تصادفی تایپ شدن یکی از حروف، به طور مشخص، یک صدم و احتمال تصادفی تایپ شدن دو حرف مشخص پشت سر هم، یک ده‌هزارم است. حال اگر کتابی داشته باشیم که هر صفحه آن بیست سطر و در هر سطر پنجاه حرف وجود داشته باشد، هر صفحه مجموعاً یک هزار حرف در خود جای خواهد داد؛

45 - ایان بار بور، علم و دین، مترجم بهاءالدین خرمشاهی، 27/18

46 - جان لاری، درآمدی تاریخی به فلسفه علم، مترجم علی پایا، 53.

بنابراین احتمال تصادفی تایپ شدن یک صفحه از مطالب کتاب، به طور صحیح و منظم، مساوی کسری است با صورت یک و مخرج یک در کنار دو هزار صفر این عدد به قدری عظیم و نجومی است که هیچ کس نمی‌تواند آن را به درستی تصور کند. اگر تمام اتمهای منظومه‌ها و کرات آسمانی را حساب کنیم، در برابر آن مسلماً عدد کوچکی خواهد بود. به همین دلیل یک احتمال از این عدد بزرگ بقدری کوچک است که عملاً هیچ فرقی با صفر ندارد. حال اگر این کتاب یک هزار صفحه داشته باشد، برای نشان دادن احتمال تصادفی تایپ شدن آن به وسیله یک نفر بی‌سواد، کسری لازم است که مخرج آن دو میلیون صفر داشته باشد و اگر کتابخانه ما فقط یک هزار کتاب دارا باشد، دو میلیارد صفر در مخرج کسر خواهیم داشت.

با این حساب راهی برای پژوهشگر باقی نمی‌ماند جز اینکه فرضیه دخالت طرح و تدبیر در خلقت را بپذیرد. و هر چه دقت و توجه و مطالعه خود را افزون کند، نظم ناشناخته‌ای کشف خواهد شد و در نتیجه احتمال قریب به صفر، ناچیز و ناچیزتر می‌شود و این امر حاصلی جز ایمانی صد چندان به خدا نخواهد داشت.

این تفسیر درسرخنان اندیشمندان و فرزندگان معاصر با اندک اختلافی مشاهده می‌شود.⁴⁷ هم‌چنین در برخی آثار فلاسفه مسیحی ردپایی از آن را می‌توان یافت.⁴⁸

7. تفسیر بر پایه استنتاج فلسفی

مراد استنتاج فلسفی آن است که کبرای استدلال، اصلی عقلی و فلسفی بوده و صدق آن وامدار و مشاهده حسی نباشد. پس ممکن است صغرای استدلال مقدمه‌ای تجربی و حسی باشد. ولی از آنجا که کبری فلسفی است، استدلال ماهیتاً فلسفی خواهد بود. برخی بزرگان شناخت آیه‌ای در قرآن را دارای ماهیتی فلسفی تلقی کرده‌اند.

یکی از فیلسوفان اسلامی اذعان دارد که در عین حال که وجود خدا را در قرآن امری بدیهی تلقی فرموده‌اند، اما با پذیرش شناخت آیه‌ای می‌فرمایند: با تدبر و تأمل در آیات تکوینی الهی، می‌توان جهاتی یافت که با انضمام اصول عقلی، دلالت بر ذات پاک خدای سبحان و صفات علیای او خواهد داشت. مشاهده فقر و نیاز با توجه به اصل عقلی «احتیاج وجود فقیر به ذات غنی»، دلالتی آشکار بر وجود خدای صمد و صفات حسنی او دارد.⁴⁹

برخی فلاسفه دیگر استدلال بر ذات پاک واجب را در قرآن روا می‌دارند.⁵⁰ براهین موسوم به براهین جهان شناختی در فلسفه دین مسیحی، اغلب با اخذ یک مقدمه تجربی از قبیل «حرکت»، «حدوث» و ضمیمه یک اصل فلسفی نظیر «احتیاج حادث به محدث یا احتیاج متحرک به محرک»، به اثبات وجود خداوند می‌پردازند. به هر حال می‌توان گفت شناخت آیه‌ای در این دو تفسیر، تابع الگوی معرفتی «شاهد – جریان – استدلال – باور» می‌باشد. و ما با رعایت اصول استدلال علمی و فلسفی، از طریق مقدمات به نتیجه مطلوب منتهی می‌شویم.

47 - شهید مرتضی مطهری، توحید، ص 98 - 58

48 - Philosophy of Religion. Louis. Pojman - p.39

49 - علامه طباطبایی، المیزان، 395/1 و 154/9

50 - الاشارات و التنبیها، 66/3، الاسفار الاربعه، 14/6

8. تفسیر بر پایه تعبیر دینی

برخی فیلسوفان معاصر دین، که نگاهی مثبت به دین و مبانی آن دارند علی‌رغم این که معتقدند ادله اثبات واجب از اثبات قطعی وجود او ناتوان است، ایمان به خدا را امری معقول و از مقوله باورهای غیر مبتنی بر دلیل و استنباط می‌دانند. جان هیک می‌پرسد :

آیا شناختن یعنی اثبات کردن است؟ خود در پاسخ می‌گوید: لااقل از دیدگاه نویسندگان کتاب مقدس چنین نیست. وجود خداوند نزد آنها امری ملموس است نه موضوعی برای استدلال و استنباط.⁵¹

مفهوم استدلال یا آوردن شاهد و دلیل، متضمن نوعی شکاف و فاصله میان واقعیت مشهود و مسأله مطلوب می‌باشد. هیک با استفاده از اصل « کلیفورد» که از اصول معرفت‌شناسی نوین است، معتقد است :

همواره و همه‌جا و برای همه کس نادرست است که به چیزی باور داشته باشد ، اما دلیل و مدرک کافی برای آن ارائه ندهد .

او این اصل را نیازمند تعدیل و تغییر می‌داند . تنها معرفت‌های استدلالی است که محتاج شاهد و مدرک است. اما معارف تجربی نیازی به استدلال ندارد؛ ما به داده های حسی خود اعتقاد داریم؛ ولی اعتقاد مزبور براساس دلایل و شواهد تلقی نمی‌شود. بنابراین می‌توان گفت مجموعه معرفت‌های ما به دو قسم معرفت مبتنی بر شواهد باور ؛ ولی الگوی معرفتی معارف غیر مبتنی بر شواهد، نیازمند شاهد و فرآیند استنباط نیست. وی معرفت‌های غیر استدلالی را شامل اصول بدیهی عقلی و ادراکات حسی می‌داند و همچنین با تمایز میان باورهای پایه‌ای و باورهای بنیادی، مدعی می‌شود که ادراکات دینی از قبیل باورهای بنیادی است که ضمناً باوری غیر استدلالی و نیز ارزشمند می‌باشد.⁵²

9. تفسیر بر پایه شناخت از راه تذکر :

« علم» در علوم اسلامی با تقسیم اولی به دو قسم علم حضوری و علم حصولی تقسیم می‌شود. قسم اول علمی پیشین و از مقوله یافته‌هاست و دامنش از خطا، تزلزل ، تردید و تیرگی مصون است. در قرآن به طور وفور تذکر به میثاق ازلی و ملاقات حضوری و مراجعه شهودی یافت می‌شود. نظیر آیه فطرت: « فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله» [روم ، 30] یا آیه ذر؛ « واذا اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و اشهدهم على انفسهم الست بریکم قالو بلى شهدنا» [اعراف ، 172]. در روایتی آمده است که خدای سبحان فرمود «الیس لکم رب»، بلکه فرمود: « الست بریکم» ؛ به عبارتی دیگر از ضمیر متکلم استفاده کرد. این امر دلالت بر معرفت شهودی پیشین از نوع معرفت آیه‌ای دارد ؛ زیرا آنها را بر نفس‌هایشان شاهد گرفت. آنان نیز بدون تأمل شهادت بر رب بودن خدای سبحان دادند و به تعبیر دقیق‌تر، ربوبیت او را یافتند . به

51 - جان هیک، فلسفه دین، مترجم بهرام راد، فصل ششم philosophy of Religion ABERNETHY

52 - Basil Blackwell), Part.a) Dancy, Gonathan. An Introduction to comtempary Epistemology

دیگر سخن یافتن خود، عین یافتن اوست؛ نه مقدمه آن تا میان آن دو شکاف و فاصله افتد . گاه انسان با مشاهده ردپایی می‌فهمد عابری از آن مسیر گذشته است؛ این فهم غایبانه مشخصات دقیقی از عابر به انسان نمی‌دهد. بر خلاف شناخت شهودی که مشهود بر شاهد، واضح و آشکار خود را می‌نمایاند. بنابراین شناخت آیه‌ای در این مورد، نشانه‌ای از خدایی است که در عمق جان جا دارد و هر انسان در زوایای وجود خود همنشین اوست و تنها تصفیه درون کافی است تا پرده از رخساره آن برگردد. نتیجه آن که به جز تفسیر دوم دیگر تفاسیر معقول و مستدل می‌نماید. جان آدمی ساحت‌های فراتر از حس دارد و با عقل یا شهود می‌تواند به فراسوی نشانه‌ها گام بردارد. البته طعن عارف بر عقل فیلسوف نه به جهت تحقیر آن است، بلکه از آن روست که وی را تا سرای معشوق برکشد.

چشم اگر داری تو کورانه میا
 ورنه نداری چشم ، دست آور عصا
 آن عصای حزم و استدلال را
 چون نداری دید می‌کن پیشوا
 ورنه عصای حزم و استدلال نیست
 بی‌عصا کش بر سر هر ره مایست
 گام ز انسان نه که نابینا نهد
 تا که پا از چاه و از سگ وارهد⁵³

از این روست که خداوند در وحی خود به گونه‌هایی چند تجلی کرد؛ گاه فرمود: « ان فی ذلک لآیة لقوم یعقلون» [نحل، 67] و گاه به اشارت « ان ذلک لآیة لقوم یدکرون» [نحل، 13].⁵⁴

من با کمال عجز اظهار می‌نمایم که رد یک پدیده را می‌شود به گفتن کلمه نه از خود منتفی ساخت ، اما اظهار ثبوت آن دلها را خون میکند و نور چشم را زائل میگرداند تا بشود از یک پدیده حقیقی چنانیکه دل آدمی تصدیق میکند دفاع کرد و یا غیر .

بهر صورت قرآن و کلام اسلام این را واضح ساخته است که برای پرستش و اعتقاد بخدا به دلیل و برهان حاجت نیست، ولی دلی می‌خواهد به پهنای فلک تادر شرابخانه ملکوت همه را جای و مکان و مقامی باشد. زمانیکه بنده ای با تمام توش و توان در محراب اعتقاد خداوند را به پرستش میگیرد شبه و نفاق و وساوس را در آن چه جای دخول باشد؟

پاسکال (1622-1662م) ریاضی دان، فزیکدان، فیلسوف دین ، بنیان گذار نظریه جدید احتمالات ، واضح قانون فشار ، از کودکی آثار تیز هوشی و درک عمیقی داشت که از هیم سبب او را هم سنگ ارشمیدس میدانند. او یک سلسله آزمایشات را در مورد اثبات حقانیت کشف تجربی توریچلی از خلاء انجام داد و 39 سال عمر کوتاهش در مباحث کلامی دینی بود که بنیاد حساب بی نهایتها ، حساب انتیگرال و حساب احتمالات را همراه با "فرما" گذاشت . در سال 1654 ، در شب بیست و سیوم نوامبر ، تجربه روحانی و حال عرفانی ژرفی به او دست داد که از آن به تجدید ایمان پاسکال تعبیر

⁵³ - مثنوی مولوی با تصحیح دکتر استعلامی، ج 3، پت 276 به بعد.

⁵⁴ - منبع: مبین - نخستین فصلنامه‌ی قرآن پژوهی به زبان فارسی - مباحث تفسیر، با تغییرات و اضافات،

میکنند . پاسکال ، یاد گار خلاصه از احوال این شب قدر و تجلی نوشته بودو همچون
حرزی بلباس خود دوخته بود تا فراموشش نکند و در آن چنین آمده بود: « از ساعت
10/30 تا 12/30 شب ، آتش خدای ابراهیم ، خدای اسحق ، خدای یعقوب، نه خدای
فلاسفه و اهل علم . یقین ، یقین ، شور ، شادی ، صفا ، خدای عیسی مسیح ... ،
عیسی مسیح. باشد که هر گز از او جدا نشوم .»

از آن پس زندگی پاسکال رنگ دینی عمیق تری یافت و با آنکه هستی خود را در برابر
احساس حضور و هستی خداوند فراموش کرد، ولی فعالیت‌های علمیش را به عنوان «کار
وبار دنیوی» تلقی نکرد و از پی گیری آنها باز نه استاد ولی طبعاً گرایشش به مباحث
کلامی بیشتر شده بود. او پس از هبوط و گناه جلیلی و عجز بشر که بدون دستگیری
عنایت الهی و کمنده جاذبه او نمی تواند از چاه سار طبیعت بیرون آید ، سخن میگفت . و
در همین زمینه و گرایش بود که نامه های ولایتی (provincial letters) را نوشت که در
سال 1656 جزء فهرست کتابهای ممنوعه کلیسا در آمد ، این نامه های هجده گانه ،
اثری بود که با مشورت و به انتصار(پیروزی یافتن) بعضی از پیروان پیشتاز و در معرض
تهدید آیین "یانین" نوشته شده بود که از بزرگترین شهکار های نظم فرانسه محسوب
است .

این نامه ها بخاطری کسب شهرت کرده بود که به الهیات اخلاقی و اخلاق آسان گیرانه"
یسوعیان"(هسته اصلی نهضت ضد اصلاح دینی یا اختیار گرایان)حمله کرده بود . حرف
اصلی یسوعیان این بود که در جهان معاصر ، باید بر جنبه های اصالت انسانی یا انسان
دوستانه مسیحیت نباید التزام و تعهد شدداد و غلاظی در کار باشد و با این تسامح
میخواستند به شماره مؤمنان مسیحی بیافزایند . پاسکال این اومانیزم را برابر با شرک
میدانست و هر نوع کوتاه آمدن و وا دادن در برابر آرمانهای اصلی و اصیل مسیحیت را
معارض با خلوص و اخلاص مسیحی می شمردو از همین سبب پاسکال یسوعیان را به
ریا و نفاق متهم میکرد . در این مباحثات دست بالا از آن پاسکال بود، زیرا او نویسنده
شیوا و پر شور بود ، و به نامه های ولایتی پاسخی که هم ارز آنها باشد داده نشد .
ولی در دراز مدت ، پاسکال شکست خورد ، چه الهیات «اخلاقی» با آن اخلاق سفسطه
(انکار حسیات و بدیهیات) و سالوس (مکار و محیل) تاریخ و پشتوانه مدیدی داشت.
پاسکال پس از آن شب قدر و تجلی که در زندگی خویش آزموده بود ، در صدد تهیه و
تدوین دفاعنامه (آپولوژی) جانانه از مسیحیت بود ، ولی از این طرح ، فقط یاداشتهای
پراگندبی که حاوی کلمات قصار و نکته های نغزی است باقی ماند و عمرش وفا نکرد.
که این یاد داشتها بعداً به اندیشه ها معروف شد.

پاسکال در مورد خداوند میگوید:همان شأنی که تجربه در علوم طبیعی دارد ، مرجعیت
موثق(اوتیرتته) برای دین و ایمان دارد. او میگوید : ما ، نه وجود و نه ماهیت خداوند
را می شناسیم . چه او نه امتداد دارد ، نه حد و محدودیت. ما با ایمان بوجود
خدا پی می بریم و با نور هدایت (=عنایت) به ماهیت(=ذات) او.

پاسکال آشکارا بر آنست که عقل طبیعی از اثبات وجود خداوند ناتوان است و
فقط ایمان است که ما را از وجود حقیقت خداوند مطمئن میسازد. و در یکی از
اندیشه هایش میگوید:دلایل حکمی و فلسفی وجود خدا ، چندان دور از ذهن و
پیچیده اند که بسیار کم اثر اند و اگر بعضی کسان را بکار آیند ، فقط در طی
لحظاتی است که آن برهان را در مد نظر دارند. همین ها هم یکساعت بعد ،
نگرانند که مبادا اشتباه کرده باشند(اندیشه شماره 543 یا 190)به نظر پاسکال

دلایل فلسفی وجود خداوند ، برای مجاب (پاسخ داده شده) کردن ملحدان گردنکش را کافی نمیداند بلکه حتی بی فایده و عقیم میدانند چه معرفتی هم که به بار بیاورد معرفت غیر پیغامبرانه است ، یعنی سر انجام خدا شناسی طبیعی خواهد بود (Deism) خدا پرستی بدون اعتقاد به پیغامبران و مسائل دیگر مذهبی ، خدا گرایی) پاسکال «دین طبیعی» و «توحید فلسفی» را رد میکند او در این زمینه با فلسفه هم بد بین بوده و اذعان دارد که «تمام فلسفه ها به یک ساعت تلاش (برای فهمیدن آنها) نمی ارزند» (اندیشه شماره 81).

پاسکال در مقابل عقل و فلسفه به «دل» تمسک می جوید ، از نظر او دل فقط کانون احساسات و عواطف نیست . او در یکی از اندیشه هایش که بسیار مشهور است میگوید: «**دل دلایلی دارد که عقل از آنها خبر ندارد**» (اندیشه 277) و شناخت خداوند را کار دل میدانند نه عقل . **آری دل ، از نظر پاسکال فقط کانون احساسات و عواطف نیست ، کانون اراده و شهود هم هست. همان شهودی که بصدق اصول اثبات ناپذیر هندسه یا ریاضیات نیز که برهان نا پذیرند ، پی می برد . او دل را وسیله کسب معرفت بلا واسطه میدانند. زیرا خداوند به انگیزش اراده ها بیشتر از انگیزش عقول رغبت دارد.** (اندیشه شماره 581)

دل پاسکال همان دلی است که عرفا از آن سخن میگویند و با عقل و علم و غرور و تعصب فیلسوفانه و عالمانه و گاه ، با زهد و قشری گری عابدانه در تعارض است ، و مراد پاسکال از دل «یک نوع غریزه عقلانی است که در کنه سرشت روح یا نفس آشیان دارد». ولی با تأکید بر دل نباید چنین تصور کرد که پاسکال عقل را طرد کرده باشد. چیزی که مسلم است این است پاسکال ریاضی دان عقل ورز نابغه ای بود و باریکنا های عقل را نیک آزموده بود، و در آثار خویش حتی در آنجا که با عقل و تاریکناهای آن در می افتد ، یا از مبانی مسیحیت دفاع می کند - هوشمندانه عقل می ورزد . چیزی که مسلم است پاسکال با آن مخالف است ، عقل محجوب و طبیعتزده و اصالت یافته و تکرو است ، عقلی که از یکسو با وحی ، مخالف است و از یک سو با دل ، عقلی که کل نگر و خدایی نیست ، جزء نگر و جدا بین است .

پاسکال در مورد وحدانیت خداوندی آنجا که پای دل و ایمان و یقین در میان است چنین تبیین میکند: «نا متناهی در یک سو ، نا چیز در سوی دیگر . روح ما تخته بند تن است . و در آنجا عدد، زمان و ابعاد را می یابد - او (روح) در باره این چیز ها عقل ورزی میکند و آنها را طبیعی و ضروری می نامد و بهیچ چیز دیگر نمیتواند باور داشته باشد . اگر واحد (=یک) به بی نهایت (=نامتناهی) افزوده شود ، چیزی بر آن نمی افزاید ، همچنانکه اگر وجبی بر طول بی نهایت افزوده شود چیزی بر آن اضافه نمیکند . متناهی در برابر نامتناهی نابود میشود و به هیچ بدل میشود.

۱- شخصیت ... همان ، ص، 22
۲- قرآن مجید ، سوره آل عمران ، آیه 26.